

ﷺ
والرستہ

ہمسران پاک پیامبر و فلسفہ تعدد آنها

تألیف:

محمد محمود صواف

ترجمہ:

مصطفیٰ احمد نور کھتونی

فهرست مطالب

ش	موضوع	صفحه
۱	پیشگفتار مؤلف بر چاپ سوم	۴
۲	مقدمه مؤلف	۹
۳	گفتاری کلی پیرامون فلسفه تعدد همسران پاک پیغمبر ﷺ	۱۱
۴	مجموعه مادران مؤمنان	۱۶
۵	حضرت خدیجه کبری <small>رضی الله عنها</small>	۱۷
۶	حضرت سوده دختر زمه <small>رضی الله عنها</small>	۲۲
۷	حضرت عائشه صدیقه <small>رضی الله عنها</small>	۲۵
۸	پاره‌ای از احادیثی که در فضیلت حضرت عائشه آمده است	۲۸
۹	برخی از آنچه که در مورد پدرش حضرت ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> آمده است	۳۰
۱۰	حفصه دختر عمر بن خطاب <small>رضی الله عنها</small>	۳۳
۱۱	زینب دختر خزیمه <small>رضی الله عنها</small>	۳۷
۱۲	ام سلمه هند دختر ابی امیه مخزومی <small>رضی الله عنها</small>	۴۰
۱۳	زینب دختر جحش اسدی <small>رضی الله عنها</small>	۴۳
۱۴	داستان زید و پسرخواندگی او	۴۵
۱۵	ام حبیبیه رمله دختر ابوسفیان اموی <small>رضی الله عنها</small>	۵۳
۱۶	جویریة دختر حارث <small>رضی الله عنها</small>	۵۸
۱۷	صفیه دختر حبیب بن اخطب <small>رضی الله عنها</small>	۶۱
۱۸	میمونه دختر حارث هلالی <small>رضی الله عنها</small>	۶۴
۱۹	پایان	۶۷
۲۰	ملاحظات پیرامون چاپ اول این کتاب	۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم

به روان پاک سرور، محبوب، شفاعت خواه، رهبر، راهنما و پیامبر بزرگوار ما و محبوب پروردگار و رسول برگزیده او محمد ﷺ.

و به روان های همسران پاک و شایسته پیامبر ﷺ، آنانی که خداوند پاک و بی آرایش و روسفیدشان ساخت، و از آنان خشنود و راضی گردید، و در عین رضایت بهشت خاویدان را اقامتگاه شان قرار داد و آنان را از نعمات آن سرفراز و بهرمنند گرداند.

به روان او ﷺ آن روح پاک، بلندمرتبه و جاودان در جنت فردوس و به روان های همسران آن بزرگوار، مادران مؤمنین، این مختصر را تقدیم می دارم، به این امید که مورد پذیرش خدای منان قرار گیرد. و خداوند مرا کافی است و او عالی ترین پشتیبان است.

محمد محمود صواف

پیشگفتار چاپ سوم

شکر و سپاس سزاوار پروردگار جهانیان است، و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است، و گرفتار عذاب نمی گردند مگر ستمگران. و درود و سلام الهی بر محمد ﷺ پیامبر و فرستاده خدا، آن که به رحمت برای جهانیان فرستاده شد؛ و بر خویشان و زنان و اصحاب پاک و مطهر او، و بر هر آن که به راه او دعوت نماید و بروش او حرکت کند و طریق او را تا روز قیامت بجوید.

این کتاب «همسران پاک پیغمبر» در حالی تقدیم خوانندگان می گردد که در چاپ سوم و قالب جدیدش متجلی است. به امید این که بسان چاپهای اول دوم که در دسترس مردم قرار گرفت، مورد پذیرش و قبول واقع شود.

و چه بسا سپاسگزار الطاف الهی بودم و همین امر باعث شد تا میلم بسوی تجدید چاپش بارها و بارها افزایش پیدا کند. شاید که خداوند به جهت اهمیت داشتن موضوع آن که همانا در حجمی کوچک اما تأثیری عمیق و اهمیتی بزرگ نهفته است، برای همگان سودمند گرداند. به ویژه این که می خواهد موضوع بسیار دقیقی را درمان کند که مدتهاست دشمنان اسلام در صدد آنند تا از آن راهی یافته و به اسلام و پیغمبر اسلام حضرت محمد ﷺ ضربه بزنند.

اگر عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان نسبت به چنین موضوعی نمی بود، هیچ دشمن کینه توز و سرسختی نمی توانست تا این اندازه در مورد تعدد همسران پاک پیغمبر خدا ﷺ زبان به طعن گشاید. آن تعددی که خداوند آن را از مختصات پیامبر خود حضرت محمد ﷺ قرار داده است. آن تعددی که در حقیقت سرچشمه افتخار، حکمت، بلندی رحمت و رفعت والای انسانیت برای این پیامبر عظیم الشان ﷺ محسوب می شود.

پس در ابتدا در این مختصر علت زیاد زن گرفتن او را بخوانید، تا حکمت و فلسفه و آن زیبایی که این تعدد ازدواج در خود دارد، بیابید. آنگاه خواهید توانست پاسخ دندان شکنی به دشمنان خدا و اهل باطل و دشمنان کینه توز اسلام و آنانی که بر علیه اسلام و به خاطر انتقام و بی اعتبار نمودن ارزش پیامبر اسلام در موضوعی که افتخاری از افتخارات بزرگ و ارزشی از ارزشهای والای انسانی این رسول امین مهربان و بخشنده است؛ بدهید.

حقا این همان جهل کورکورانه‌ای است که با اهداف پلیدی همراه گشته تا چشم‌ها را کور و گوش‌ها را کر کند. و دارنده اش را در تاریکی و کوردلی قرار داده و بسوی پرتگاه خطرناکی می‌کشانند. و در نفوس پلید زهرکشنده‌ای می‌باشد تا جایی که باعث می‌گردد، این چنین افراد بر گرامی‌ترین پیامبر الهی و نیکوترین آفریده او از مجموعه آفریده‌ها و سید انبیای الهی - که عالی‌ترین و کاملترین درود و سلام خداوند بر او و سایر برادرانش از پیامبران باد - افتراء و دروغ ببندند.

در اینجا می‌خواهم از این دشمنان اراجیف گو، آنانی که به وجود پاک و شریف آن حضرت طعنه زده و به غلط و دروغ بیجا و تهمت و گمراهی گمان بد بردند؛ پرسم: آیا رسول اکرم ﷺ ازدواجش با زنانی که ازدواج کرد، برای پاسخ‌گویی به انگیزه‌های هوای نفسانی و سیر کردن احساسات شهوانی بود؟ از این کینه‌توزان پرسم: چه زمانی انگیزه شهوت‌رانی شدید است؟ چه وقت نقطه اوج و درجه نهایی آتش شهوت بالا می‌رود؟ آیا در دوران نوجوانی و جوانی نیست؟ و بدون شک در دوران پیری و سالخوردگی نیست!

در این که دست آن حضرت ﷺ در دوران نوجوانی و جوانی به دست هیچ زن بیگانه‌ای نخورده است، هیچگونه شک و اختلافی نیست. و حتی در عدم مصافحه و دست‌دادن و رو بوسی کردن با زنان بیگانه به پاکدامنی و امانتداری و راستگویی و شرافتمندی و وارستگی زبانزد عام و خاص بود. تا جایی که فرموده است: «إني لا أصافح النساء» من با زنان مصافحه نمی‌کنم. (منظور زنان نامحرم هستند).

آن حضرت ﷺ در حالی با خدیجه کبری رضی الله عنها وصلت نمود که خود در عنفوان جوانی و ابتدای شگفته‌شدن گل زندگی یعنی بیست و پنج ساله بود. و خدیجه در آن روز بیوه‌زنی سالخورده که نشانی از شگوفه بوستان جوانی در باغ زندگی نداشت؛ یعنی چهل ساله بود. با این تفاوت بعید پیغمبر خدا ﷺ او را به همسری برگزید و در کنار او خوشبخت گردید. و در عالم هستی بعنوان دو همسر باسعادت و خوشبخت پا نهادند. و آن حضرت ﷺ شگوفه گلستان جوانی و چکیده دفتر زندگی خود را در پای خدیجه خلاصه کرد و دوران بهار زندگی خود را تنها و تنها در کنار خدیجه به خزان رساند. و تا زمانی که حضرت خدیجه در قید حیات

بود با کسی وصلت نکرد، و خدیجه کبری رضی الله عنها در آن روزها بازوی راست و تکیه گاه محکمی در راه دعوت و حرکت و جهاد برای آن حضرت ﷺ بود. هیچگاه آن حضرت ﷺ مبادرت به ازدواج نفرمود مگر بعد از این که مسأله ازدواج ضرورتی از ضروریات دعوت دینی گردید. و این امر آنگاه جلوه گر شد که آن حضرت به سوی مدینه منوره هجرت کردند، آنگاه که سن مبارکش به پنجاه و سه سالگی رسید و در نزد فقها پیری از پنجاه سالگی شروع می شود. و این یعنی این که رسول خدا ﷺ ازدواج نفرمود مگر در آغاز سن پیری و سالخوردگی. آیا واقعاً این سن می تواند محرکی برای انگیزش قوای شهوانی باشد، آنچنان که دشمنان اسلام وانمود می کنند یا این که خود سرشار از حکمت و رحمت و ارزشهای انسانی است؟ بیشک پیغمبران امین ﷺ بعد از خدیجه کبری هیچگونه نیازی به ازدواج با هیچ زنی را نداشت، جز این که حرص بر دعوت اسلامی در وجودش بود، و همین علاقه به حرکت اسلامی باعث کشش او به سوی این پیوندها گردید تا به وسیله این خویشاوندی قدرتش افزایش یافته و کوله بار سنگین دعوت بر دوشش سبک تر نماید، مخصوصاً بعد از فقدان عمو و همسر بزرگوارش! آنانی که در حقیقت دو رکن از ارکان بزرگ پیروزی و تثبیت و حمایت پیغمبر خدا ﷺ بودند.

این از یک طرف، اما از طرف دیگر شفقت و مهر و دلسوزی آن حضرت نسبت به آن زنانی که با آنان وصلت نمود، از پیرزنان بیوه و شوهر از دست داده و بی یار و یاور. اگر همه و همه اینها برای تسلط نیروی نفسانی و شهوانی بر قلب مبارک مصطفی ﷺ می بود، باید که قبل از نبوت در ابتدای جوانی و کمال نیرومندی، در حالی که هیچ قانون و راه و رسمی نمی توانست مانع خواسته های او گشته و جلو برآورده کرده شهوات او را بگیرد، و یا مانع استفاده نمودن او از لذت های زندگی و متاع دنیا شوند. و مخصوصاً در این زمینه مورد رغبت و محبت همه مردم بوده و از جهت خصلت های پسندیده و عادات ستوده و مکارم اخلاقی و آراستگی ظاهری و کمال قدرت جسمانی و زیبایی چهره و جوانمردی زبانزد عام و خاص بود، اما با وجود همه اینها آن حضرت ﷺ هرگز این کار را نکرد، و قبل از نبوت با هیچ زن دلخواهی وصلت نکرد. در حالی که در آغاز جوانی خود بود و عادتاً عرب آن روز

به زیاد زن گرفتن مشهور بودند، و چه بسا بعضی از آنان در یک زمان ده تا بیست زن داشت.

آن حضرت تا قبل از اسلام با احدی بجز حضرت خدیجه رضی الله عنها ازدواج نکرد، و همه دوران جوانی و قسمتی از دوران میانسالی و کهولت خود را با او سپری کرد، چرا که همّت و توان آن حضرت ﷺ تنها متوجه پیروزی حرکت اسلامی بود و تمام سعی و تلاش را وقف این کار نموده و همه هستی خود را در راه دعوت مردم بسوی خدا بخشید؛ و برای رسیدن به این هدف عالی از دنیا و مافیها کناره گرفت، و برای پیشبرد دعوت و انتشار آن در بین مردم هر راهی را که لازم بود، پیمود.

و این عمل او یعنی وصلت او با این زنان بعد از هجرت مبارکش، از جمله علت‌هایی بود که باعث تقویت و تثبیت پایه‌های اسلام گردید. و همین امر عظمت و بزرگی این رسول امین و درجه‌دوراندیشی و نهایت مهر و محبت او به مردان و زنان مؤمن را برای منصفین آشکار ساخت.

پیامبر اسلام ﷺ با هیچ زن باکره‌ای به غیر از حضرت عایشه صدیقه دختر گرامی ابوبکر صدیق وصلت نکرد، و همه آن زنان غیر از حضرت عایشه رضی الله عنها که پیغمبر خدا ﷺ با آنان وصلت نمود، در دیدگاه مردم زنانی بیوه، سالخورده، از کار افتاده و بی‌یار و یاور بودند، اما دیدگاه پیامبر ﷺ با اهداف و تفکرات مردم بسیار متفاوت است. او هیچگاه به سن زیبایی و مال و منال نمی‌نگریست، اما همه این وصلت‌ها رحمت بلند و اهداف عالی بودند که باعث پربارشدن دعوت اسلامی گردیدند. و این امر افق‌های تازه و پهناوری را برای حرکت میمون اسلامی گشود، آن حرکتی که حضرت رسول ﷺ همه هستی اش را فدای آن کرد، و دار و ندارش را پی آن ریخت و در راه خدا حق جهاد را ادا نمود تا به لقای محبوب خویش پیوست.

و خواننده گرامی در این کتابچه گوشه‌ای از اندیشه‌های سریع و قاطع از عظمت رسول بزرگوار اسلام ﷺ در زمینه‌ای از زمینه‌هایی که فضای بیکران آن را هیچ حد و مرزی مانع آن نیست، خواهد یافت. و آن ناحیه همانا: سخن پیرامون همسران پاک رسول خدا ﷺ و فلسفه تعدد آنان است.

و من هنگامی که این کتابچه را به خوانندگان تقدیم می‌دارم، از خدای سبحان آرزو دارم آن را سرچشمه سودمندی قرار داده و خالص برای رضای خود گرداند،

و مسلمانان را به حقایق اسلام نورانی و درخشان بینا کند، و این که نیرنگ دشمنان را به آنان برگرداند و ما را از شر آنان محفوظ بدارد.

بدرستی که او تبارک و تعالی عالی‌ترین یار و یاور است، و شکر و سپاس برای پروردگار جهانیان و درود و سلام الهی بر محمد، رحمت ارزانی شده به بشریت، سرور و راهنمایان و پیشوای دعوت‌کنندگان و فرمانروایان، و فرمانده جماعت خویش سیمای بهشتی به سوی فردوس آماده شده، امید که خداوند ما و شما را از پیروان و یاران و انصار و نصرت‌دهندگان دعوت و نشر شریعت و آیینش گرداند، و شکر و سپاس در ابتداء و انتهاء از آن خداوند است.

محمد محمود صواف

قاهره - رمضان سال ۱۳۹۷ هـ. ق

بنام خداوند بخشایگر مهربان

مقدمه

شکر و سپاس برای پروردگار جهانیان است، او را حمد و سپاس می‌گوییم و از او آموزش و هدایت می‌طلبیم و از بدیهای نفس شیطانی و اعمال زشت خود به او پناه می‌بریم، هر که را خدا هدایت کند پس هیچ گمراه کننده‌ای نیست، و هر که را خدای در ضلالت افکند، هیچ راهنمایی نباشد. و گواهی می‌دهم به این که هیچ معبود به حقی نیست مگر خدای یکتا و بی‌همتا؛ و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. آن که خداوند او را با راهنمایی و دین حق فرستاد تا بر سایر دین‌ها غالب باشد، اگرچه مورد نارضایتی و کراهیت بت پرستان است. و درود و سلام خدا بر سرور ما حضرت محمد ﷺ و بر یاران و همه کسانی که تا روز قیامت براساس دعوت او رهنمایی می‌کنند.

بعد از مقدمه باید بگوییم که تعدادی از کسانی که نسبت به دین مبین اسلام و پیغمبر اسلام ﷺ غیرت و حمیت خاصی داشتند، از من خواستند تا در مورد زنان رسول گرامی، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ و علت تعدد آنها و فلسفه آن سخن بگویم. و برایم شایسته نبود که این درخواست بزرگوارانه را رد کنم، در حالی که این درخواست در صدد دفاع از کیان اسلام با عظمت و پیامبر بزرگوار اسلام است. دفاع از آن پیامبری که خداوند ما را در پیوند و وابستگی به او بزرگی بخشید و ما را به پیروی از آن فرستاده امین ﷺ گرامی داشت. و آنچه که ما امیدواریم از خدای عزوجل، این که ما را به خاطر درود و صلواتی که بر پیامبر بزرگوار او می‌فرستیم، تزکیه نموده و ما را در جوار او محشور فرموده و در بهشت جاودان بر حوض کوثرش وارد نماید. و این بزرگترین نعمت و عظیم‌ترین منتهی است که همه قلبهای مؤمنان به سویس اشتیاق داشته و قلوب نیکوکاران بسویس رغبت داشته و ارواح مجاهدان مشتاق ورودش هستند.

آری، اکنون من این جزوه مختصر را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌دارم و امیدوارم همه پسران و دختران جوان بادقت به آن بنگرند و خلاصه‌ای از آن را بخاطر بسپارند، تا بدین وسیله نیرنگ دشمنان اسلام و پیامبر اسلام را بازدارند، و در نتیجه با این کارشان ارزش و اعتبار دین جاویدشان را حفظ نمایند. اعتبار آن دینی

که مجد و عظمت واقعی را برایشان پایه گذاری کرد، و چون گوی بلوری و درخشان بر پیشانی انسانیت گمراه و تاریک اندیش نمودار گشته و بر ایشان چراغ نورانی است که راه حرکت را روشن می سازد.

من از خدای سبحان می خواهم که همه ما را بسوی حق هدایت فرموده و در راه پیری از حق موفق بدارد، و این که او تعالی باطل را در لباس باطلی به ما بنمایاند و به ما توفیق دوری و اجتناب از باطل را عنایت کند. همانا تنها او تعالی عالی ترین هدایت کننده به سوی راه مستقیم است، و حمد و سپاس تنها شایسته اوست که پروردگار جهانیان است.

محمد محمود صواف

گفتاری کلی پیرامون فلسفه**تعدد همسران پاک پیغمبر ﷺ**

بسیار دوست داشتم تا در این خصوص جزوه جداگانه‌ای بنویسم، گرچه در این موضوع کتاب‌های زیادی نوشته شده است، اما این موضوع در بین این نوشته‌ها پراکنده شده و در اینجا و آنجا بگونه‌ای پخش گشته که به آسانی دست‌یابی به آن میسر نیست، مخصوصاً برای جوانان روشنفکر. بنابراین، این جزوه را به این امر اختصاص دادم تا در دسترس مردم بوده و از این موضوع مهم که بسا مدت‌ها در معرض سؤال سؤال‌کنندگان و اراجیف یاوه‌گویان قرار گرفته، اطلاع یابند. پس با این جزوه آنانی که اهل سعادتند به راه صواب هدایت یافته، آنانی که اهل ضلالتند به گمراهی فرو می‌روند. همان کسانی که جهل و نادانی یا تعصب جاهلی چشمان‌شان را کور کرده تا جایی که این کینه‌توز و حسادت و توطئه بر علیه اسلام آنان را به جای رسانده که به ذات مقدس رسول اکرم ﷺ طعنه زده و به خطا و تهمت و دروغ و بهتان گمان کردند که «ازدواج پیامبر با آن تعداد زنان فقط برای ارضای انگیزه‌های شهوانی و اشباع هواهای نفسانی» بوده است.

و نتوانستند این را درک کنند که رسول امین ﷺ تنها فردی بود که همه چیزش را در راه دعوت مردم بسوی خدا بخشید و برای رسیدن به این هدف بلند از دنیا و همه مال و منال آن کناره گرفت؛ و برای پیشبرد و انتشار این دین بین مردم هر راه ممکن را پیمود. و در راستای همین هدف بود که با این همه زنان ازدواج کرد، و یکی از علت‌های این ازدواج محکم کردن ستونهای ساختمان دین و ثابت نمودن پایه‌های اسلام بود، و بدین وسیله عظمت این پیامبر امین و دوران‌دیش و همچنین لطف و رحمت او به مردان و زنان مؤمن، برای مردم بانصاف و عادل آشکار شد.

رسول خدا ﷺ بعد از وفات خدیجه نیازی به ازدواج با این زنانی که ازدواج کرد، نداشت. چرا که او دوران شگوفای جوانی خود و عصاره عمر گرانبهایش را با او سپری کرده بود، و اگر حرص و ولع او برای دعوت اسلامی نمی‌بود هرگز با این زنان وصلت نمی‌فرمود.

و همین حرص به دعوت اسلامی او را وادار کرد تا پیوند دامادی با کسانی ایجاد نماید که آنان توانستند تکیه گاهی برای او شده و نیرویش چندین برابر گردد. مخصوصاً بعد از این که دو رکن عظیم از ارکان پیروزی و پشتیبانی و حمایت خود را از دست داد، یعنی بعد از فقدان عمو و همسرش، این از یک جهت؛ اما از جهت دیگر مهر و شفقت و دلسوزی و رحمت آن حضرت با زنانی شوهر از دست داده و بی یار و یاور وصلت نمود.

اگر نیروی هوا و هوس و عشق و شهوت، قدرت و تسلطی بر قلب مبارک حضرت مصطفی ﷺ می داشت، قبل از نبوت هرزنی را که می خواست به زنی می گرفت، در حالی که او در آن زمان در ابتدای جوانی و کمال نیرومندی بود و هیچ قانونی نمی توانست بین او و بین خواسته های نفسانیش مانع شود، و یا هیچ راه رسمی او را از برآورده کردن نیازهای شهوانی بازدارد و یا از استفاده کردن او از لذایذ متاع دنیا جلوگیری کند. مخصوصاً که آن حضرت ﷺ از این جهت مورد رغبت شدید مردم بود، یعنی همه علاقه مند بودند هرزنی را تقدیم او کنند به دلیل شهرتش در اخلاق پسندیده و رفتار حمیده و خصلت های نیکو و جمال و زیبایی شایسته و اوج قدرت و جوانمردی، اما آن حضرت ﷺ هرگز این کار را نکرد و قبل از نبوت با هیچ زنی از زنان دلخواسته وصلت ننمود. در صورتی که در عنفوان جوانی بود که مردمان عرب آن روز بر حسب عادت زنان زیادی را می گرفتند، تا جایی که گاهی اوقات بعضی شان در یک زمان بین ده تا بیست زن داشت.

پیغمبر خدا ﷺ قبل از نزول دین اسلام بجز با حضرت خدیجه با احدی ازدواج نکرد و تمام دوران جوانی و قسمتی از دوران کهولت خود را با او سپری کرد، و سه سال قبل از هجرت آن زمانی که حضرت خدیجه وفات کرد در حالی که بیست و پنج سال از عمرش را با او گذرانده بود، کم کم شروع به وصلت با زنان دیگر نمود، و این زیاد زن گرفتن پیامبر ﷺ چیز جدیدی در زندگی پیامبر نبود تا منافقان کوردل بگویند که بله «آن ارزش و مقام نبوتی که محمد ادعای آن را داشت، خودبخود باید مانع زیاد زن گرفتنش می شد».

آری، این سخن زمانی درست بود که او تنها فردی از مجموعه پیامبران باشد که این کار را کرده است! در حالی که او تنها فردی از پیامبران نبوده که این کار را کرده، بلکه بسیاری از پیامبران دیگر ازدواجهای متعددی داشته اند و این هیچ ایراد و اشکالی بر آنان نبوده، بلکه این سنت الهی در میان بندگانش است.

برای مثال، دو نفر از پیامبران بزرگوار حضرت داود و حضرت سلیمان علیهم السلام بودند که با زنان بسیاری وصلت کردند، در صورتی که برای این کارشان هیچ عاقلی از عاقلان جهان، پیامبری و نبوت و شریعت و آنچه از کتاب آسمانی آورده بودند، انکار نکردند.

نه تنها منزلت نبوتی که رسول اکرم ﷺ مردم را بسوی آن دعوت فرموده، بین او و زیاد زن گرفتنش حایل نمی شود، بلکه حتی او را به این کار فرا می خواند. چرا که دعوت بسوی یک عملی که نیاز به تبلیغ دارد، و تبلیغ کردن نیز نیاز به تعداد دعوت کننده دارد تا این دعوت در بین مردم پخش شود.

همچنین منزلت هر دعوت این است که باقی و جاوید بوده و در بین مردم انتشار یابد.

پس هرگاه دعوتگران کثرت پیدا کردند و زیاد شدند، توجه مردم بسوی آن دعوت زیاد شده و کار آن دعوت بالا گرفته و نامش بر سر زبانها می افتد و طرفداران و پشتیبانان آن دعوت چندین برابر می گردند. مخصوصاً آن دعوت های صادقانه ای که به همراه خود عناصر بقا و جاودانگی اش را دربر دارد، همانند دعوت با برکت اسلامی که رسول اکرم ﷺ از جانب پروردگارش آن را آورد.

و از نیازها اولین دعوتگر آن است که خود را خالص و پاک کرده و در راه دعوتش فنا شود و در میان مردم الفت ایجاد نمود و خود را به آنها پیوند دهد، و آن راههایی را که بیشتر می توانند او را به مردم نزدیک کند پیوند، تا بدین وسیله برای دعوتش راهی بطرف قلوب مردم بگشاید. بنابراین، چه اتصالی و چه پیوندی بالاتر و قوی تر از پیوند خویشاوندی و نسب است!

هر زنی که پیغمبر خدا ﷺ با او وصلت می فرمود، به وسیله آن زن بین خود و اهل و عشیره و قبیله او الفت ایجاد می کرد، در حقیقت این زن برابر با صدها مرد بود.

و براساس این تفکر و اندیشه بود که رسول خدا ﷺ گام برمی داشت، و ازدواجش با بعضی از زنان باعث پیوند و الفت اقوام گردید، و در ازدواج با زنان دیگر آزار قبایل دیگری از او دور گشت، و با ازدواجش با بعضی از زنان توانست آنان را از هلاکت نجات بخشد و بوسیله دین اسلام عالی ترین پاداش را نصیبشان فرمود تا جایی که آنان به عنوان مادران مؤمنان در تاریخ بشریت ثبت شدند، و اگر رسول خدا ﷺ آنان را ترک می کرد، البته در شرک و بت پرستی غرق شده و از گروه مشرکان می بودند.

رسول خدا ﷺ امثال این اهداف را مد نظر داشت، این که هر کدام از این زنان دعوتگرانی برای اسلام بوده، و هر کدامشان به تنهایی مدرسه‌ای برای آموزش مردم و مصدر فتوایی در امور دین‌شان و مبین حلال و حرام برایشان باشند.

بنابراین، منازل رسول خدا ﷺ با وجود این زنان بسان مدرسه‌ایی برای تعلیم و تزکیه مردان و زنان مؤمن و بیان آنچه که مردم دوست داشتند از امور دین و دنیای خود از پیامبرشان بیاموزند، گشته بود. و همچنین منازل آن حضرت ﷺ برای همه آن زنانی که تمایل به فراگیری دین و همچنین بعضی از نزدیکان زنان پیامبر که سؤالات دینی داشتند، باز بود.

و آن روز چقدر مسلمانان نیازمند چنین مدارسی بودند! در آن حالی که دین تازه بود و دعوت اسلامی برای مردم تازگی داشت، گرچه در همان روز اول دعوت اسلامی در قلوب مردان و زنان مؤمن تثبیت شده و شاخه‌هایش فراگیر گشته و ثمره خود را به لطف و خواست خدا در هر زمانی می دهد.

خلاصه کلام این که این مادران پاکیزه مؤمنان، آنانی که بعد از وفات رسول خدا ﷺ در خانه آن حضرت بودند، همگی‌شان آموزگاران، مربیان، مصلحان و مفتیان برای زنان و مردان امت اسلامی در همه موضوعات زنانگی و احکام شرعی و آداب زناشویی و دستورات نبوی بودند، و خود نمونه‌های شایسته‌ای در خوبی و نیکی و احسان بودند، همچنان که رسول خدا ﷺ نمونه کامل و برجسته و خوش اخلاق در معاشرت با همسران خود بود.

در حقیقت پیامبر ﷺ با زنانش به نیکی معاشرت فرمود و عدالت کامل را در میان آنان رعایت می نمود و احکام شرعی که مختص به زنان است، به آنها یاد داد.

سیاست رسول خدا ﷺ در زمینه ازدواج با زنان متعدد، همان سیاست هوشیارانه‌ای بود که دعوت اسلامی در آن زمان اقتضا می کرد.

و بسیار مشکل و محال است که یک یا دو زن بتوانند مسئولیت‌های سنگینی که نه زن مؤمن خداپرست فروتن انجام می دهند، به انجام برسانند. و امکان ندارد یک زن با تمام نیروی حافظه قوی و نهایت تیزهوشی و مملو از درک و بینش و درایت بتواند احکام شرعی را به انداره‌ای که آن نه زن حفظ کردند، حفظ نماید. بسیاری از زنان و مردان احادیث مختلفی در زمینه احکام شرعی و مخصوصاً در مورد مسایل زنانگی از همسران رسول خدا ﷺ روایت کرده که بسیاری از کتب احادیث شاهد زنده‌ای بر این امر هستند.

و امید که این مقدار، برای آنانی که قلبی بیدار و گوش شنوا دارند، کافی باشد. و در نهایت تنها خداوند هدایت‌دهنده به راه راست است.

مجموعه مادران مؤمنان

- ۱- حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد در حالی که چهل سال داشت.
- ۲- حضرت سوده دختر زمعه رضی الله عنها در حالی که او بیوه زن سکران بن عمر و بود.
- ۳- حضرت عایشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنها او تنها دختر باکره‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با او وصلت نمود.
- ۴- حضرت حفصه دختر عمر بن خطاب رضی الله عنها او بیوه زن یکی از شهدای جنگ بدر حضرت خنیس بن خدافه بود.
- ۵- حضرت زینب دختر جحش رضی الله عنها همان دختر عمه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که مطلقه زید بن حارثه بود.
- ۶- حضرت زینب دختر خزیمه رضی الله عنها در حالی که او بیوه زن یکی از شهدای جنگ بدر حضرت عبیده بن حارث بود.
- ۷- حضرت ام سلمه هند دختر امیه رضی الله عنها در حالی که او بیوه زن یکی از شهدای احد عبدالله بن عبدالاسد بود.
- ۸- حضرت ام حبیبیه رمله دختر ابوسفیان رضی الله عنها در حالی که او بیوه زن عبیدالله بن جحش بود.
- ۹- حضرت میمونه دختر حارث هلالی رضی الله عنها همان خاله خالد بن ولید و عبدالله بن عباس.
- ۱۰- حضرت جویریة دختر حارث رضی الله عنها در حالی که او بیوه زن صفوان مصطلقی بود.
- ۱۱- حضرت صفیه دختر حیی بن اخطب رضی الله عنها در حالی که او بیوه زن کنانه ابن ابی الحقیق بود.

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها

خداوند از آن بانوی پاکیزه، مادر مؤمنان و همسر سرور و رسولان خوشنود باد. در حقیقت او از عاقلترین و فاضلترین زنان عصر خود بود تا جایی که در زمان جاهلیت به «طاهره» ملقب گردید.

آنگاه که مردم به رسول خدا ﷺ ایمان نداشتند و او را تکذیب می کردند، خدیجه به او ایمان آورد و او را تصدیق نمود و با اموال خود، در روزی که مردم مالشان را از رسول خدا ﷺ دریغ می کردند، به یاری او شتافت و همه اموال خود را به او تقدیم نمود.

قبل از رسالت پانزده سال و بعد از رسالت ده سال با رسول خدا ﷺ زندگی کرد. بنابراین، او عالیترین مثال برای زن کامل بود.

رسول خدا ﷺ در حالی با او وصلت نمود که خود در ابتدای جوانی و بیست و پنجساله بود، اما خدیجه بیوه زن چهلساله بود.

مهریه او بیست بچه شتر بود، بدلیل شناختی که از مردان داشته و دقت نظری که در انتخاب همسر داشت، آنگاه که امانتداری، صداقت، وفا، پاکی، و تربیت درست رسول اکرم ﷺ را مشاهده کرد، از آن حضرت ﷺ خواستگاری نمود! لذا بعد از این که آن حضرت از سفر تجارت شام که با غلام خدیجه بنام «میسره» و با اموال او رفته بود، بازگشت نمود. خدیجه شخصی را به سوی آن حضرت ﷺ فرستاده و به او گفت:

«پسر عمومی عزیزم به خاطر خویشاوندی با تو و امانتداری تو و راست گفتاری تو، علاقه مند به تو شدم».

این بانوی محترم از پیامبر اسلام برای خود خواستگاری می کند، در حالی که خود در بین قبیله اش دارای منزلت و ارزش والایی بوده و زنی ثروتمند و مرفه بود تا جایی که هر فردی علاقه مند به ازدواج با او بود.

بسیاری از بزرگان قومش و نیز از سایر اقوام، از او خواستگاری کرده بودند، اما او همه را ناامیدانه رد کرده و برای خود، آن تقی نقی و آن زکی امین و آن گل سرسبد جوانان قریش، آن کسی که در پیشانی او نشانه های نجابت و پهلوانی

نمودار بود، و خصلت‌های کمال در او جمع شده و علایم رهبری و سروری و وفا و نجابت بر او ظاهر بود را انتخاب نمود.

رسول خدا ﷺ پس از مشورت با عموهایش و أخذ توافقی‌شان بر ازدواج با خدیجه به درخواستش پاسخ مثبت داد.

پیغمبر خدا ﷺ در توافقی‌اش به این ازدواج مبارک مورد الهام قرار گرفته و موفق بود، او با در نظر گرفتن موقعیت خدیجه در بین قبیله اش و منزلت خدیجه در میان خویشاوندانش و پاکدامنی خدیجه با او وصلت نمود و با او باقی ماند و بسان شوهران نیکوکار با او زیست، تا این که خداوند او را پیامبری و هدایت و بشارت‌دهنده و انذاردهنده برگزید.

حدس رسول خدا ﷺ در مورد خدیجه درست بود، چرا که حضرت خدیجه اولین کسی بود که از میان مردان و زنان دعوت رسول خدا را پذیرفت و به او ایمان آورد. در نتیجه او را تصدیق نمود، و به یاری او شتافت؛ و برای همین موضعگیری حضرت خدیجه در قبال پیغمبر خدا اثر بسیار عمیقی در بین خویشاوندان و مردمان قبیله اش بود. و بسان همسران وارسته بیست و پنج سال از عمرش را با پیغمبر مهربان اسلام سپری کرد، و تا لحظه‌ای که به رحمت خدا پیوست در نصرت و یآوری رسول خدا ﷺ بود.

آن حضرت رضی الله عنها سه سال قبل از هجرت در حالی که شصت و پنج سال داشت، در مکه مکرمه وفات کرد.

اما همسر او حضرت رسول اکرم ﷺ عمر طبیعی خود را می‌گذارند، در حالی که شگوفه جوانی خود را با او گذرانند و در زمان حیات او با احدی ازدواج نکرد و هیچ کس را در دوستی و محبت با او ترجیح نداد و در طول عمرش همیشه او را بیاد می‌آورد و دوستان و خویشان او را مورد کرامت خویش قرار می‌داد.

فرزندان ذکور و اناث رسول خدا ﷺ همه از خدیجه می‌باشند، بجز ابراهیم که از ماریه قطبی بوده که مقوقس آن را به رسول خدا ﷺ هدیه فرموده بودند.

فرزندان پسر رسول خدا ﷺ از حضرت خدیجه عبارتند از:

قاسم، طیب، و طاهر^(۱).

اما فرزندان دختر عبارتند از:

زینب، رقیه، ام کلثوم، و حضرت فاطمه زهرا مادر گرامی حضرت امام حسن و حسین علیهما السلام.

مقام و منزلت حضرت خدیجه در نزد خدا و رسول او بسیار عظیم بود تا جایی که حضرت جبرئیل امین، سلام خدای سبحان را از فوق هفت آسمان به خدیجه می‌رساند.

و در حدیث آمده که حضرت جبرئیل به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت:

«سلام خدای خدیجه را به خدیجه برسان» خدیجه در جواب سلام خدای سبحان فرمود:

«خداوند خود سلام است و همه سلام‌ها از اوست و بر جبرئیل هم سلام باد». خداوند از زبان پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله بشارت منزلی از مروارید که هیچ ناراحتی و رنجی در آن نیست، در بهشت جاودان به حضرت خدیجه رضی الله عنها داده است.

حدیثی از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند. رسول خدا فرمود: «بهترین زنان عالم مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد است».

این حدیث را امام بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند. این سرگذشت حضرت خدیجه کبری است، آن زنی که رحمت پروردگار هستی، با پیوستنش به رسول گرامی او، به سویش پر کشید و نیز روزی که از دنیا رفت و روزی که در بهشت جاودان در قصر برافراشته اش مبعوث خواهد شد. او آزاد و بزرگوارانه زیست و با ایمان و مهربانی از دنیا رفت.

(۱) - طیب و طاهر لقب عبدالله می‌باشد، چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دارای سه پسر بیشتر نیستند و ایشان: قاسم و عبدالله که از خدیجه می‌باشند، و ابراهیم که از ماریه قبطی است. (مترجم)

رسول خدا در زمان حیاتش او را گرامی داشت و مورد محبت خود قرار داد، و بعد از مرگش او را تا جایی عزیز می‌داشت که دوستان او را مورد تفقد قرار داده، و هر آن زن و مردی که خدیجه را عزیز می‌داشت، او را مورد محبت قرار داد.

روزی که پیرزنی در منزل حضرت عائشه رضی الله عنها به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. رسول خدا او را گرامی داشت و عباى مبارکش را برای او پهن کرد و او را بر روی آن نشاند، وقتی که آن زن رفت، حضرت عائشه جهت دانستن علت اکرام رسول خدا به آن زن را پرسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب داده، علت اکرام من برای این بود که او قبلاً به دیدن خدیجه می‌آمد.

در کتاب صحیح مسلم از حضرت عائشه رضی الله عنها روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه گوسفندی را قربانی می‌کرد، می‌فرمود: «گوشت‌ها را برای دوستان حضرت خدیجه بفرستید». عائشه می‌فرماید: روزی این مطلب را یادآوری کردم. پس رسول خدا فرمود: «بدرستی که من دوستان خدیجه را همانند او دوست دارم».

دروود و سلام خدا بر تو باد ای سرور باوفایان و باصفایان، واقعاً چقدر با عظمت است وفای تو و چقدر بزرگ است شخصیت و چقدر عالی است شریعت‌گرایی تو.

تو به زن که همیشه مورد حقارت بود احترام نمودی، او را با عظمت و ارزش ساختی بعد از این که کوچک بود. به ما درس وفاداری و خلوص رفتار با زن را در زمان حیات زن و بعد از مرگش دادی، و مقام و ارزش آن را در عالم هستی به جایی رساندی که هرگز انسانیت خوابش را نمی‌دید که روزی زن بتواند به این مقام رفیع از ارزش و احترام نایل گردد.

خداوند از حضرت خدیجه رضی الله عنها راضی و خشنود باد، چرا که آن حضرت رضی الله عنها واقعاً شایسته این وفا و احترام بود، سزاوار بود به این مقام برسد تا در بهشت جاودان، جاودانه شود.

آری، چه کسی اولی تر به این مقام است از حضرت خدیجه پاکیزه، آن مادر پاک، آن مادر مؤمنان، آن عزیز سرور پیامبران، او که خدا از او راضی است و او از خدا خشنود است و منزل او را بهشت قرار داد.

حضرت سوده دختر زمعه رضی الله عنها

پس از این که حضرت خدیجه کبری به جوار پروردگار خویش شتافت، پیغمبر خدا با حضرت «سوده دختر زمعه» بیوه زن سکران بن عمر و انصاری ازدواج کرد.

این بانوی بزرگوار از جمله زنان باایمان و مهاجری بودند که بخاطر آرمان اسلامی اهل و خانواده خود را ترک گفت، و در راه دین اسلام متحمل سختی‌ها و مشکلات و گرفتاریهای زیادی شد. هنگامی که با همسرش بخاطر دینش بسوی حبشه هجرت فرمود، خشم و غضب خویشاوندان و خانواده خود گردید، در حالی که خویشاوندانش مردمی سختگیر و خشن بودند.

آنگاه که از سفر هجرت حبشه بازگشت، شوهرش که یکی از یاران نیکوکار رسول خدا ﷺ و یکی از استوارترین انسان‌ها و حریص بر اسلام بود به رحمت خداوند پیوست.

شوهرش بخاطر ایمان و عقیده خود دوباره در راه خدا به حبشه هجرت فرمود، و هنگامی که از دنیا رفت، همسر پاکیزه و نیکوکار خود را بدون یار و یاور و بدون سرپرست و معین پشت سر گذاشت.

حضرت سوده به تنهایی در مکه مکرمه رها شد، اگر او پس از درگذشت همسرش به سوی خانواده خویش بازمی‌گشت، بدون شک مورد شکنجه و آزار آنان قرار می‌گرفت، و بسا که او را به قتل می‌رساندند.

رسول خدا ﷺ وقتی که جریان سوده را شنید و از حال او آگاه گردید، و از ایمان عمیق سوده نسبت به دین اسلام اطلاع حاصل کرد، از سختگیری و خشونت خانواده اش نسبت به او ترسید، چرا که آن حضرت می‌دانست که خانواده سوده مردمانی سنگدل و بی‌رحم و دشمن خدا و رسول هستند.

بنابراین، آن حضرت ﷺ او را تحت کفالت خویش درآورد، چرا که آن حضرت ﷺ نمونه‌الای اراده و دستگیری و جوانمردی است. پیامبر مهربان اسلام ﷺ شخصی را بسوی او فرستاد در حالی که می‌خواست او را برای خود خواستگاری کند تا عالی‌ترین پاداش که همان ازدواج خود با حضرت سوده

است، بخاطر ایمان آوردن حضرت سوده و مصیبت دیدن او در راه اسلام و همچنین برای نجات او از آن حالت بسیار تنگ و ناگوار نصیب او کند. همچنین با این پیوند، اَلْفَتی بین قبیله حضرت سوده یعنی بنی عبدشمس که از دشمنان پیغمبر و بنی هاشم بودند، ایجاد نماید. از همه مهم تر تنها چیزی که می توانست پاسخگوی تلاش ها و نیکوکاری ها و دردهای که حضرت سوده در راه آرمان اسلامی متحمل شده بود، ازدواج رسول خدا ﷺ با او بود که آنها را با خواست رسول اکرم ﷺ تحقق پذیرفت. مردم این اهتمام پیامبر مهربان را با اعجاب و ستایش استقبال کردند، و در نتیجه قبیله حضرت سوده کینه های خود را در دشمنی و خصومت با رسول خدا ﷺ کم کردند، و همچنین حضرت سوده برای همیشه از مرگ حتمی و هلاکت نجات یافت.

با این دیدگاه، اگر برای رسول خدا ﷺ در این وصلت شائبه ای از رگه های شهوت رانی می بود، بدون شک به عوض این پیرزن پنجاه و پنج ساله از نوجوانان باکره پاکدامن، دختران باایمان قریش ازدواج می کرد.

اما آن پیامبر نیکوکار بزرگوار بالاتر و برتر از این سخنهاست، تلاش او برای این امور بی فایده نبود، بلکه تمام سعی او پیروزی دعوت اسلامی و استوار کردن دین و تقویت آن در قلوب همه مردم بود.

لذا بسیاری از مردم قبیله حضرت سوده مسلمان شده و به سبب جذابیت دعوت اسلامی که یقینی که به آن پیدا کرده و بخاطر محبت و اعجابی که به صاحب این رسالت عظیم و جوانمردی او و به سپاس اخلاق عالی و وفاداری زیبا و همت والایش، فوج فوج داخل دین اسلام گردیدند.

حضرت سوده رضی الله عنها در حدود پنج سال با رسول خدا ﷺ بود تا این که آن حضرت ﷺ در سال اول هجری، بعد از این که حضرت سوده وفات کرده ^(۱) و در

(۱) - آنچه که ثابت است برخلاف این است که مؤلف ذکر کرده است، بلکه سوده زنده بوده است تا پس از حیات پیغمبر ﷺ و در اواخر خلافت سیدنا عمر رضی الله عنه در گذشت، فقط کسانی که در حال حیات پیامبر بزرگوار ﷺ از همسران در گذشته اند، همان خدیجه و زینب بنت خزیمه بوده اند، اما سایر همسران پس از درگذشت آن بزرگوار در گذشته اند. (مترجم)

حال خشنودی و بهرمندی از رضای الهی که خدا از او خشنود باد و او از خدا خشنود شده و خدا بهشت را جایگه او گرداند، با حضرت عایشه رضی الله عنها ازدواج کرد.

حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها

پیغمبر خدا ﷺ با درگذشت عموی خویش ابوطالب و همسر خویش خدیجه کبری دو ستون از ستون‌های دفاع و مبارزه را در راه حرکت خود، آنگاه که نیاز شدید به وجودشان بود، از دست داد.

و اگر نصرت و یاری خدا نمی‌بود، چه بسا نزدیک بود دایره حرکتش از هم بگسلد، چنانچه دشمنان آن حضرت در همان زمان می‌گفتند: «ستاره محمد افول کرده و یا نزدیک است افوال کند و کار او به پایان رسیده است».

آنان به انتظار نابودی آن حضرت نشستند. رسول خدا ﷺ نگاهی به چپ و راستش انداخت و بسوی آسمان سر برافراشت در حالی که در انتظار راهنمایی از پروردگار آسمان بود، تا خداوند به هر وسیله‌ای محور حرکتش را ثابت نموده و دعوتش را استوار کرده و دینش را تقویت نماید. بنابراین، خداوند او را به پیوند خویشاوندی و زناشویی با قریش راهنمایی کرد، سپس او را از میان قریش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را جهت پیوند مصاهرت برگزید. آری، چه کسی از مقام والای ابوبکر در میان قوم خودش بی‌خبر است؟ ابوبکری که در میان قوم خود، مسرور، عزیز، شریف، غنی، بسیار نیکوکار، باعدالت، بلندهمت، و در مقابل باطل سرافراز و الامقام بود.

اسلام آوردن ابوبکر نخستین پیروزی دعوت اسلامی بود، ابوبکری که خدای سبحان محبت او را در دل رسول اکرم ﷺ قرار داد که در نتیجه پیامبر اسلام او را بی‌نهایت دوست داشت. تا جایی که ابوبکر صدیق و دخترش عائشه صدیق رضی الله عنها همسر پاک و شایسته رسول از دوستانترین مردم نزد پیامبر اسلام گردیدند.

امام بیهقی از محمد بن عبید از اسماعیل بن ابی‌حازم روایت کرده که رسول خدا ﷺ عمرو بن عاص را به جنگ ذات السلاسل فرستاد، در حالت پیروزی برگشت و سپس از رسول خدا ﷺ پرسید: چه کسی از مردم را از همه بیشتر دوست داری؟

فرمود: حضرت عائشه را. گفت در مورد زنان سؤال نکردم. بعد پیغمبر خدا فرمود پدرش ابوبکر را، به سبب اعتماد بیش از حدی که رسول خدا ﷺ به حضرت ابوبکر داشت، در سخت‌ترین موقعیت و در ناگوارترین و شدیدترین و

دقیق‌ترین جریان و در روز جدایی بین کفر و ایمان و بین شرک اسلام یعنی آن روز هجرت نبوی، ابوبکر صدیق را یار و مصاحب خود قرار داد. چنانچه در این همراهی پاک و مبارک و در این سفر عظیم از جانب خداوند آیه زیر نازل می‌شود: ﴿ثَانِيًا أَتَيْنَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ «دومین نفر از آن دو نفر، آنگاه که در غار بودند به همراه و یارش گفت: (از حمله کافران) اندوهگین مباش، چرا که خدا با ما دو نفر است».

امام بیهقی از حضرت انس و ایشان از حضرت ابوبکر ﷺ روایت می‌کند که من در حالی که با پیغمبر خدا ﷺ در غار بودم، به او گفتم: یا رسول الله! اگر یکی از آنان زیرپایش نگاه کند حتماً ما را می‌بیند. پس رسول خدا فرمود: «فقال: یا أبا بکر، ما ظنك بائین الله عزوجل ثالثهما؟» ای ابوبکر! تو چه گمان می‌کنی در مورد دو نفری که خداوند عزوجل سومین آنهاست، پیغمبر خدا ﷺ خواست پایه این دوستی با عظمت و این یآوری کریمانه را با ریسمان محکم خویشاوندی و مصاهرت که در حقیقت قوی‌ترین و محکم‌ترین ریسمان‌هاست، مستحکم کند. لذا دختر حضرت ابوبکر صدیق را به زنی گرفت، و با این ازدواج دوست امین و وفادارش را گرامی داشت. آن دوست و یاری که تصدیق کرد او را روزی که همه مردم در تکذیبش بودند و ایمان آورد به او روزی که همه مردم از وی رو برتافتند.

ابن منکدر گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: دوستم را برایم صدا کنید، آنگاه که من به رسالت مبعوث شدم و همه مردم رسالت مرا تکذیب کردند، ابوبکر ﷺ به من عرض کرد: تو راست می‌گویی.

رسول خدا ﷺ با این وصلت ابوبکر را مشرف فرمود و بدین وسیله به خانواده و قبیله حضرت صدیق متصل شد. و این پیوند مبارک عامل کشش قبایل و عشایر به سوی دین اسلام و پیامبر خدا گردید تا جایی که در این حرکت از همدیگر پیشی گرفته و سبقت می‌جوئیدند.

و اینها نقطه اتصال رسول خدا ﷺ به بزرگان صحابه، رهبران اسلام و ستون‌های ایمان و جهاد در راه خدا و آنانی که در آینده‌ای نزدیک پرچم قیادت و رهبری

دین را بعد از رسول خدا به عهده خواهند گرفت، بودند. این حکمت هرگز ممکن نیست بر چشم بینای آنانی که با عینک حقیقت و عدل و انصاف می‌نگرند، پوشیده شود. و در پشت این پیوند حکمت‌های عالی و دیدگاهی بلند و عمیق و محکم خواهند دید.

رسول حکیم ﷺ حضرت عائشه را برای خود خواستگاری نمود. حضرت ابوبکر صدیق از این خواستگاری خوشحال گردیده و با آن موافقت نمود و قلب او لبریز از شادی و خرمی گردید. رسول خدا ﷺ زمانی حضرت عائشه را به عقد خود درآورد که هنوز کوچک بوده و در آن وقت اهلیت زناشویی و قضای شهوت را نداشت تا رسول خدا ﷺ در او به نظر شهوت نگریسته و به سوی او میل کند و به او دل ببندد، اما رسول خدا در این عقد زناشویی، حکمت دیگری دید که حضرت عائشه را به عقد خود درآورد. بنابراین، بعد از دو یا سه سال - بنابر اختلاف روایت - از ازدواج در ماه شوال سال دوم هجری با او هم‌بستر گردید، از مجموعه زنانی که رسول خدا ﷺ با آنان وصلت نمود، تنها حضرت عائشه دختر باکره بود. آن حضرت رضی الله عنها از دوستدارترین زنان نزد رسول خدا بوده و داناترین‌شان به سنت رسول خدا و از پاک‌ترین و باهوش‌ترین امهات مؤمنین و بیش‌ترین حافظان حدیث رسول خدا ﷺ بود.

هر که تاریخ این بانوی پاک و باحکمت، مادر مؤمنان و همسر رسول امین اسلام و همچنین تاریخ طولانی او را مورد مطالعه قرار دهد، از هوش، عقل، نبوغ، برجستگی، دانش، فقه و رفعت اخلاقی او انگشت تعجب به دندان می‌گیرد.

«پاره‌ای از احادیثی که در فضیلت حضرت عائشه آمده است»

در حقیقت حضرت عائشه به تنهایی در دین، دریایی لبریز و در حکمت و احکام شرعی گنجینه‌ای عمیق بود، او به تنهایی مدرسه‌ای پایدار بود و هرگاه به جایی می‌رفت علم، فضل و تقوا در رکابش می‌رفتند. مقامش در آن زمان به جایی رسیده بود که رسول خدا ﷺ به کسانی که خودشان از علما و فضلا و دانشمندان دینی بودند، عرض کرد: «نصف احکام دین‌تان را از این حمیرا بگیرید.»

سپس منزلت او به اندازه‌ای رسید که حضرت جبرئیل امین از جانب خداوند آمده و به او سلام رسانده و در مورد پاکی اش نزدیک به یازده آیه در اوایل سوره مبارکه نور آمده است.

حضرت عائشه فرمود که رسول خدا ﷺ به من گفت: ای عائشه! این حضرت جبرئیل است که سلام خدا را بر تو می‌خواند. سپس من گفتم: سلام و رحمت خدا بر او باد. سپس فرمود که رسول خدا چیزهایی را می‌دید که من آن را نمی‌دیدم، این حدیث را ائمه پنجگانه روایت کرده اند.

همچنین از حضرت علی رضی الله عنه روایت است که فرمود: رسول خدا ﷺ گفته است: بهترین زنان عالم مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد است. این حدیث را امام بخاری و مسلم و ترمذی تخریج نموده اند، و در روایت ترمذی رزین اضافه نموده که رسول خدا ﷺ فرمود: بسیاری از مردان به درجه کمال رسیده اند، اما از زنان به جز حضرت مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد کسی دیگر به کمال نرسیده است، و ارزش حضرت عائشه بر سایر زنان همانند برتری غذای باخورشت بر سایر غذاهای خالی است.

و آنچه که شاهد برتری و دریای بی‌کران علمی حضرت عائشه است، آن چیزی است که حضرت ابوموسی رضی الله عنه گفته است که در هیچ حدیثی برای ما اصحاب رسول خدا ﷺ اشکالی پیدا نمی‌شد که از حضرت عائشه در آن مورد

سؤال کرده، مگر این که اطلاعی از آن در نزدش پیدا می‌شد. این روایت را ترمذی در کتاب صحیح خود تخریج نموده است.

و آنچه که از امام زهری روایت شده است که فرمود: اگر علم عائشه را با علم همه زنان پیامبر و سایر زنان دیگر مقایسه کنیم هر آئینه علم عائشه برتر است.

و عطاء بن ابی رباح فرمود: عائشه فقیه‌ترین مردم و نیک‌رای‌ترین مردم در میان عموم مردم بود. هشام بن عروه از پدرش روایت می‌کند که من کسی را آگاه‌تر به فقه و طب و شعر از عائشه ندیدم.

**«برخی از آنچه که در مورد پدرش
حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است»**

پیامبر خدا ﷺ می فرمود: خدا رحمت کند ابوبکر را که دخترش را به ازدواج من در آورد و مرا همراه خود به مدینه منوره برد و از مال خود بلال را آزاد کرد. امام بیهقی از جابر روایت می کند که با رسول خدا ﷺ بودم و از آن حضرت شنیدم که فرمود: از گوشه این راه شخصی از اهل بهشت بر ما وارد می شود، در این موقع ابوبکر رضی الله عنه ظاهر گشت. بعد فرمود: از گوشه این راه شخصی از اهل بهشت ظاهر می شود، پروردگارا! او را حضرت علی قرار بده، سپس حضرت علی رضی الله عنه ظاهر شد.

از حضرت عبدالله بن عباس است که ابوبکر صدیق به رسول خدا گفت: یا رسول الله! چقدر این آیه خوب است. گفت: کدام آیه؟ گفت این سخنی خدای تعالی ﴿يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿١٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴿١٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿١٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٢٠﴾...﴾ «ای نفس مطمئن با حالت رضا و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد. پس آنگاه در گروه بندگان خاص من در آی و داخل بهشت من شو» بعد رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابابکر! همین خطاب فرشته خدا برای تو خواهد بود.

روایت شده است هنگامی که ابوقحافه پدر ابوبکر مسلمان شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مسلمان شدنش اطلاعی نداشت تا این که پیامبر خدا ﷺ بر او وارد شد و فرمود ای ابابکر! آیا تو را بشارت ندهم به امری که موجب خشنودی تو گردد؟ ابوبکر گفت: یا رسول الله چه کسی می تواند همانند تو به خیر و نیکی بشارت دهد! پس آن بشارت چیست؟ گفت: ابوقحافه مسلمان شده است. ابوبکر صدیق گفت: یا رسول الله! اگر مرا به مسلمان شدن ابوطالب بشارت می دادی بسیار خوشحال تر می شدم، چرا که این امر باعث خوشحالی تو بود. رسول خدا ﷺ از این سخن به گریه افتاد تا جایی که صدای گریه اش بلند شد با حالت نگرانی که چرا اسلام آوردن ابوطالب از دستش رفت. و بعد سه بار فرمود: ای ابابکر خدا تو را مورد رحمت خود قرار دهد.

امام بیهقی در کتاب «محاسن و مساوی» از عطاء و او از ابی‌الدرداء روایت می‌کند که ایشان جلوتر از ابوبکر صدیق حرکت می‌کرد. رسول خدا او را دید و به او فرمود: آیا پیشتر از کسی راه می‌روی که او بهتر از توست! همانا بعد از انبیاء و رسولان آفتاب هستی بر احدی طلوع و غروب نکرده که برتر از ابوبکر صدیق باشد.

در همان کتاب از حضرت علی رضی الله عنه روایت است که ایشان فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وارد مجلس شدند، در همین هنگام رسول خدا فرمود: این دو شخصیت آقای میانسالان اهل جنت از اولین و آخرین، از کسانی که از دنیا رفته و نیز در دنیا باقی هستند، مگر انبیاء و رسولان می‌باشند. ولی یا علی تو فعلاً این خبر را به آنان مگو».

و نیز از امام علی رضی الله عنه روایت است که رسول خدا فرمود: «یا علی! آیا تو شیخین یعنی ابابکر و عمر را دوست داری؟ گفتم: بلی یا رسول الله، رسول خدا فرمود: هرگز حُب تو و حُب ایشان جمع نمی‌شود مگر در قلبی که پر از ایمان است.

بنابراین، کسی که در قلب و روح و روان سرور پیامبران این منزلت عظیم را داشته باشد، پس چه کسی اولی‌تر از او به مصاهرت و دامادی گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

خداوند از او خشنود باد و او از خداوند خشنود گردید.

و خلاصه کلام این که بدون شک پیوند ازدواج و مصاهرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با خانواده اولین صحابه و اولین تصدیق‌کننده و اعلی‌ترین صحابه از جهت ارزش و مختلص‌ترین آنان و بیشترین قربانی‌دهنده در راه خدا و رسول، چیزی جز بخاطر دوستی و اخلاص در بین‌شان قبل از اسلام نبود. در حقیقت این دامادی پاداشی بود برای این یار باوفای امین و این مجاهد نستوه بزرگوار، آن وجود مبارکی که مسئولیت عظیم رسالت بعد از وفات رسول بزرگوار اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر دوش او گذاشته شد. پس او بهترین جانشین برای بهترین پیش‌روندگان گردید، و دختر پاکیزه او حضرت عائشه طاهره صدیقه، مادر مؤمنان، آن همسر نمونه، آن که خداوند بین او و پیغمبر بزرگوار مودت و رحمتی بوجود آورد که رسول خدا

او را دوست داشته و مورد اکرام قرار داده و با نیکی با او معاشرت نمود. و در عوض حضرت عائشه برای آقا و شوهر بزرگوار خود زنی مخلص بوده و از وی خوبی اطاعت نمود و او را تصدیق کرد، و بسیاری از احکام شرع جاودان را با امانت و خلوص نیت بر دوش گرفت و انتشار داد و در بین مردم آن را پخش نمود.

به ویژه احکامی که مربوط به زنان بوده و موضوعاتی که مربوط به تربیت و اصول اخلاقی خانواده است.

رسول خدا ﷺ در حالی وفات فرمود که از آن حضرت راضی بوده و برای او دعا می کرد، تا جایی که در نزد او از دنیا رفت و در منزل او به خاک سپرده شد، خداوند از حضرت عائشه خوشنود باد و او نیز خوشنود گردید و بهشت جاویدان را جایگاه قرار داد.

حفصه دختر عمر بن خطاب رضی الله عنهما

سپس پیغمبر خدا ﷺ با مادر مؤمنان «حفصه دختر عمر فاروق» که در آن زمان بیوه زن خنیس بن حذافه انصاری بود، ازدواج نمود.

حکمتی که رسول مهربان را وارد به ازدواج با حضرت عائشه نمود، عین همان حکمت باعث ازدواج رسول خدا با حضرت حفصه دختر پهلوان عرب و امام عادل مسلمانان و جانشین رسول امین و «قهرمانی که رسول خدا ﷺ بسان او را که اعمال شگفت آوری انجام دهد از میان مردم نیافت» گردید.

پیغمبر خدا ﷺ فرمود: در حالی که من خوابیده بودم، ناگاه خود را بر سر چاهی دیدم که بر آن چاه سطلی آویزان بود، من با آن مقداری آب کشیدم. سپس ابوبکر آن را از من گرفت و با آن یک یا دو سطل آب کشید، در حالی که آب کشیدنش مقداری با ضعف و ناتوانی بود، خداوند او را مورد عفو و بخشش خود قرار دهد. سپس عمر آن را گرفت، عمری که تا بحال در بین مردم قهرمانی مثل او ندیده بودم که کارهای شگفت آوری را انجام دهد، تا این که مردم را سیراب کرد و مردم هر کدام به جایی رفتند عمر، این قهرمان جاویدانی که براستی خداوند متعال دست و زبانش بود، او که خداوند از برکت وجود او اسلام را سربلند کرد و از او مردی ساخت که هر گاه سخن می گفت، دنیا از سخنش می لرزید. هر گاه حرکت می کرد دنیا نشست و برخاست می نمود، و به اندازه ای در راه حق گام برداشت تا بسان تاج درخشان و پرنوری بر پیشانی روزگار حک شد.

آری، او چگونه نور پیشانی زمانه نباشد! در حالی که او خورشید تابناکی است، آن که برای این امت اسلامی نور هدایت و برای اهل بهشت چراغ روشنایی بوده و به مسلمان شدنش فرشتگان الهی بشارت دادند.

حضرت ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت می کند که هنگام مسلمان شدن عمر رضی الله عنه جبرئیل امین نزد من آمد و گفت: «فرشتگان الهی همدیگر را به اسلام عمر بشارت دادند و عمر چراغ اهل جنت است».

رسول خدا ﷺ با این قهرمان بی نظیر پیوند دامادی برقرار ساخت و این پیوند عالی ترین پاداش برای پهلوان اسلام و دومین خلیفه رسول اسلام گردید.

و در این جا رسول گرامی اسلام با پیوند خویشاوندی و دامادی بین او و بین وزیر اول خود ابوبکر صدیق در مفتخر ساختن وی به این ازدواج برابری ایجاد کرد. آری، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چشم و گوش رسول خدا بودند. امام بیهقی از رسول خدا ﷺ روایت می کند که آن حضرت ﷺ عرض کرد، خداوند متعال مرا از میان اهل آسمان بوسیله جبرئیل و میکائیل یاری نمود و از میان اهل زمین بوسیله ابوبکر و عمر نصرت داد و چون رسول خدا آنان را در هنگام آمدنشان دو نفری به حضور مبارک رسول الله دید، فرمود: همانا این دو نفر چشم و گوش من هستند.

و از حضرت عمر روایت است که فرمود: رسول خدا داخل مسجد گردید در حالی که ابوبکر در سمت راستش و عمر در سمت چپش نشسته بودند، فرمود: همانند این نشستن ما در روز قیامت مبعوث خواهیم شد.

با استقرار پیوند با عمر بن خطاب رضی الله عنه بود که پیوند خویشاوندی رسول معظم اسلام با کبار صحابه و بزرگان دین و جانشین خود و برگزیدگان خود، آنانی که پرچم دین را بر دوش خود حمل نموده و در راه خدا جهاد نموده و دعوت بعد از او را پیش بردند، آنانی که سیرت او را در میان مسلمانان به گونه ای دنبال کردند که انگار خود آن حضرت این مردم را برای حمل رسالت بعد از خودش آماده و مهیا کرده و از مدرسه بزرگ دینی خود فارغ التحصیل نموده و با دیدگاه الهی آنان را تربیت نمود، و آنان را مقربین بارگاه خود قرار داده است.

لذا رسول خدا ﷺ با عائشه دختر ابوبکر صدیق ازدواج نمود و تنها به دوستی مستحکم بین خود و بین پدرش اکتفا نکرد، بلکه بعد از او حفصه دختر عمر بن خطاب را نیز به ازدواج خود در آورد تا رابطه نزدیکی و پیوند به نهایت درجه کمال خود برسد. و براساس همین حکمت دختر عزیز خود حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها را به ازدواج پسر عموی خود پهلوان بی نظیر اسلام حضرت علی رضی الله عنه در آورد و تنها به قرابت خانوادگی بین خود و حضرت علی اکتفا نکرد، بلکه این نزدیکی فامیلی را با این وصلت هر چه بیشتر قدرت بخشید و مستحکم کرد. و دو دختر خود رقیه و أم کلثوم را، یکی بعد از فوت دیگری به ازدواج خلیفه سوم حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه در آورد.

اگر پیغمبر خدا ﷺ دختر سومی می‌داشت آن را نیز به ازدواج حضرت عثمان درمی‌آورد، فقط بخاطر منزلت عظیم او در دین اسلام و جانفشانی بزرگی که در راه این آیین عظیم نمود، و نهایت این که بخاطر جاگیری محبت و دوستی حضرت عثمان در قلب مبارک رسول خدا ﷺ بود.

و برای هر کدام از این وصلت‌ها فلسفه خاصی است، هر که بطور مفصل و روشن بر اوضاع و احوال همه ازدواج‌ها آگاهی پیدا کند به آن هدف بزرگی که رسول خدا ﷺ از ازدواج‌های کریمانه نشانه رفته است، دست خواهد یافت.

اما حالات پیوند حضرت حفصه دختر عمر بن خطاب رضی الله عنه اینگونه است که آن بانوی بزرگ شوهردار بودند، همسرش از یاوران مخلص و مؤمنان و پیروان هدایت رسول خدا ﷺ بودند. او فردی بود که در راه خدا جهاد کرد تا این که با تمام صبر و شکیبایی و خلوص نیت پیشتاز شد و به شهادت رسید، و در جنگ بدر که بسان جنگ آوران قهرمان به کارزار می‌پرداخت روح پاکش به ندای پروردگارش لبیک گفت، و در آن جنگ مورد امتحان ضرب المثل قرار گرفت. تاریخ بزرگ اسلامی صفحه‌ای از صفحات بزرگواری و قهرمانی و جوانمردی و جهاد او را به ثبت رسانده است، او کسی بود که هرگاه زخمی به او می‌رسید آن را پاسمان کرده و دوباره به جنگ برمی‌گشت. و اینگونه به کارش ادامه می‌داد تا این که بالاخره تیرهای دشمن جسدش را پاره پاره ساخت و سپس ناتوان گردید، و بر زمین افتاد و دعوت پروردگارش را لبیک گفته و بیوه‌زن مصیبت‌زده، شوهر از دست داده، آن بانوی مجاهد در راه خدا، او که در میدان کارزار به پرستاری مجروحین و پاسمان زخمی‌هایشان می‌پرداخت و تشنگی آنان را با آب فرو می‌نشاند، بجا گذاشت.

به علت درگذشت همسرش اندوه سختی او را دربر گرفت و درد و رنج زیادی بر او وارد گشت و غم و غصه بر بالین او خیمه زد. وقتی که رسول امین از حال او اطلاع پیدا کرد، بر این حال دلش سوخت. بنابراین، او را برای خود خواستگاری نمود و به ازدواج خود درآورد، به خاطر سپاسگزاری از زحمات شوهر شهیدش و به خاطر تلافی آنچه که در راه خدا به او رسیده بود، و به دلیل

پاداش دادن به پدر بزرگوارش، و چه پاداش و بزرگداشتی بالاتر و وفادارتر از این پاداش است!

ازدواج رسول خدا با این زن می تواند دلیل دیگری از دلایل زهد پیامبر نسبت به دنیا و چشم پوشی از متاع آن و همه لذایذ دلربای آن باشد.

خواننده محترم و باانصاف، تو را قسم به خدای پاک، در این چنین ازدواجی چه دلیلی می توان برای تحرک شهوت یافت جز این که باید گفت: این نشان دهنده رحمت، نیکویی، عمق اندیشه، دوراندیشی و علو اخلاقی سجایای والای رسول خدا ﷺ است!

و این اخلاق شایسته را جای تعجب نیست! چرا که این سرشت پاک و بی آرایش محمد ﷺ است در مورد دنیا و دوری آن حضرت از متاع فانی دنیا و لذایذ آن.

و خداوند از حضرت حفصه ام المؤمنین و سایر همسران پاک رسول خدا راضی باد.

زینب دختر خزیمه رضی الله عنها

بعد از ازدواج آن حضرت با حفصه دختر عمر بن خطاب، با حضرت زینب دختر خزیمه ازدواج نمود. زینب زنی مؤمن، نیکوکار، صالح، متقی، مجاهد در راه خدا و صبور در سختی‌ها و ناملایمات است، همسر او پهلوان بی نظیری از دلاور مردان جنگ بدر بود که تاریخ اسلامی شکوه و عظمت قهرمانی و جهاد و جانفشانی‌هایش را که در راه خدا نمود تا به سرحد فدای نفس که همانا عالی‌ترین درجه از خودگذشتگی است و با سعادت به شهادت رسید، برایمان حفظ نموده است.

او قهرمانی پیش‌رو، عبیده بن حارث بن عبدالمطلب بود، محکم در مقابل دشمنان دین ایستاد و بسان مؤمنان صابر نبردی جانانه نمود و مردانه جنگید تا کلمه الله بر جهان برتری نماید.

گفته اند که در جنگ بدر، ابتدا مبارزه بین حضرت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه با ولید بن عقبه مشرک و بین حمزه بن عبدالمطلب عموی گرامی پیامبر با شیبیه بن ربیعہ عموی ولید در گرفت. دلاور اسلام حضرت علی رضی الله عنه ولید مشرک را به درک واصل کرد و نیز حضرت حمزه سید الشهداء اسلام و مجاهد اول، شیبیه مشرک را به قتل رساند، اما حضرت عبیده بن حارث که با عقبه بن ربیعہ برادر شیبیه بن ربیعہ درگیر بود، نبردشان ادامه یافت و هر کدام بر یکدیگر دو ضربه سختی وارد کرده و هر دو سخت زخمی شده و بر زمین افتادند، آنگاه حضرت علی و حمزه بر عقبه یورش برده و او را به قتل رساندند. و جسد نیمه‌جان حضرت عبیده بن حارث را به سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برده و آن حضرت رخسار آن مجاهد مجروح را بر زانوی مبارک خود نهاد، سپس مجاهد مجروح چشمش را باز نمود تا با آخرین نگاه، محبوب همیشگی اش یعنی آن یاور نستوه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را وداع گوید. در حالی که آن لحظه هیچگاه بر اندیشه اش خطور نکرد که از حال زن و فرزند و اهل و عشیره یا از زخم وارده و یا از اشیای دیگر دنیا سئوالی کند، با این که او می‌دانست این آخرین وداعی است که می‌کند، بلکه از همه بالاتر از حبیب خود پرسید: آیا من شهید نیستم ای رسول خدا؟ پیغمبر عظیم الشان، آن که

هرگز از هوای نفس سخن نمی گوید، او را به آن بشارت سعادت بخشی که همراه خود به جنت فردوس می برد، پاسخ فرمود: «گواهی می دهم به این که تو شهیدی».

این بانوی مؤمن یعنی زینب بنت خزیمه همسر این دلاور شهید بود، و هنگامی که شوهرش به شهادت رسید او مسئولیت خود را در برابر برادران مؤمن جهادگر در راه خدا به نحو شایسته ای انجام می داد و هیچگاه شهادت همسرش او را از انجام مسئولیت های دینی و اجتماعی باز نداشت، بلکه او در جهاد و تلاش مستمر بود تا این که خداوند در این جنگ بزرگ مسلمانان را به پیروزی رساند.

وقتی که حضرت مصطفی ﷺ از حالت و دلاوری و شکیبایی و استقامت و پایداری او اطلاع یافت و این که در آنجا کسی نیست تا او را سرپرستی و جانبداری کرده و از او دفاع نماید و حامی او باشد. بنابراین، پیغمبر خدا ﷺ خود تصمیم گرفت در مقابل اسلام آوردن و جهاد کردن و صبر نمودن او عالی ترین پاداش و خیرات را نصیب او نماید، پس او را برای خود خواستگاری کرد. و بدین وسیله او را در پناه خود جای داد و همه دل شکستگی هایش را جبران کرد بعد از این که او بی یار و یاور مانده بود، و نیز بدین وسیله شوهر در گذشته اش را که در قبر مدفون بود پاداش داد.

و آنگاه که رسول خدا ﷺ با او ازدواج کرد در حدود شصت سال سن داشت، و بیشتر از دو سال در نزد رسول خدا نماند تا این که خداوند او را در حال خشنودی و بهره مندی به سوی خویش دعوت نمود و دارفانی را وداع گفت.

آری، یاوه سرایان و کج اندیشان در مورد چنین ازدواج شرافتمندانه و بزرگوارانه چه می گویند؟ آیا در این چیزی می یابند؟ از آنچه که دروغ گویان و افترا زنان می یابند؟ آیا در آن اثری از شهوت رانی می یابند؟ یا این که آن دلالت بر بزرگواری، عفت، پاکدامنی، عظمت، رحمت، احسان و بخشش رسول بزرگ انسانیت دارد، آن رسولی که رحمت برای عالمیان و چراغ راه مردمان است، بنا به نص صریح قرآن که می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]

«و ما تو را نفرستادیم مگر این که رحمتی باشی برای جهانیان».

پس همه خاورشناسان کینه‌توز باید از خدای سبحان بترسند و امانت علمی را ادا نمایند و به خاطر اهداف پلید و غیر انسانی و مقاصد شوم شیطانی خیانت نوزند. آنانی که علوم اسلامی را یاد گرفته و خاورشناس شدند فقط بخاطر توطئه و مکر و حيله‌گری و انتقام از سرور انسانیت در عالم هستی ﷺ. اما تیرشان به خطا رفت و آرزوها و خوابهای شیرین‌شان برباد رفت، چرا که رسول بزرگوار اسلام بسیار بسیار بالاتر از آن است که تیر اینان به سوی او هدف رود، اینان هرچه گویند جز دروغ و گمان کج چیزی نیست و هرگز ظن و گمان انسان را به حق نمی‌رساند و از رسیدن به حق بی‌نیاز نمی‌سازد، بلکه باید اعتراف کرد که فقط خداوند حق و درست فرمود و او تنها هدایت‌کننده به راه راست است.

«ام سلمه هند دختر ابی امیه مخزومی»

پیغمبر خدا ﷺ با ام سلمه ازدواج کرد و نامش هند دختر ابی امیه بود، تاریخ اسلامی برای این زن خاطره بزرگی را در صفحات خود به یادگار گذاشته است. چرا که او از جمله زنان مشهور باایمان جانبازی بود که در پشت جبهه مجاهدین در جنگ احد خدمت می کرد، او دارای عقلی درخشان و نظری درست بود، حوادث بسیار زیادی را در راه آرمان اسلامی اش دید، اما هیچگاه این صدمات او را از پای درنیآورد، بلکه ایمان و استقامت و پایداری او را بیش از حد ساخت. او به پاس حفظ دین خود همراه همسرش ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد به سرزمین حبشه هجرت کرد، همسرش ابوسلمه پسر عمه رسول خدا و برادر رضاعی اش بود.

او مجاهد قهرمانی بود که سختی ها و رنجهای زیاد را دید، اما هرگز در مقابل این همه مصائب و مشکلات در راه خدا دلسرد و سست و ناتوان نگردید. در جنگ سرنوشت ساز احد به خوبی از بوته آزمایش درآمد و بسان مردان مخلص و عاشق مرگ به جهاد پرداخت تا جایی که به شدت مجروح گردید و زخمهای خونین برداشت. هنگامی که بهبودی یافت و زخمهایش خوب شد، پیغمبر خدا ﷺ پرچم جهاد با قوم بنی اسد را بدست او سپرد. سپس به نبرد پرداخت و مبارزه نمود تا این که دوباره زخمهایش عودت کرد و دردش شدت یافت تا جایی که بر بستر افتاد، و آنگاه که در حال احتضار بود، رسول خدا ﷺ او را عیادت فرمود و در کنارش ماند تا او به جوار رحمت الهی پیوست، و آنگاه رسول خدا با دست مبارکش چشمان او را بست و برای او بهشت طلبید. سپس به ام سلمه تسلیت عرض کرد و دست مهر و محبت بر شانه های چهار یتیمش (برّه و سلمه و عمره و درّه) کشید.

از حضرت ام سلمه روایت شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هیچ مسلمانی به مصیبتی دچار نمی گردد، سپس استرجاع گوید یعنی ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ بخواند و بگوید: پروردگارا! مرا در مصیبتم پاداش ده و بهتر از دست داده ام به من عطا فرما، مگر این که خداوند بهتر از آنچه که از دست داده است به او عنایت کند».

هنگامی که شوهرش ابوسلمه در گذشت در حالی که او احترام خاصی برای او قایل بود به یاد سخن پیغمبر خدا افتاد و به خود گفت: چه کسی می‌تواند از ابوسلمه بهتر باشد؟ ابوسلمه مردی بود که به مقام صحابه رسید و در بسیاری از معارک با رسول خدا همراه گشت! اما با همه این خیالات او به دستور رسول خدا عمل نموده و استرجاع گفت و دعا را خواند، لذا خداوند به او پاداشی به مراتب بالاتر و نیکوتر عنایت کرد و با وصلت رسول خدا با او به کمال بزرگی رساند. چرا که پس از تمام شدن زمان عدّه، حضرت مصطفی از او خواستگاری نمود و به او آرامش داد و در پناه خود گرفت به خاطر لطف به او و دلسوزی و رحمت بر فرزندان یتیم برادر رضاعی اش به جهت گرمی داشت، برادر شهیدش تا بعد از او زن و فرزندانش به ذلت و خواری نیفتند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ از او خواستگاری نمود، در پاسخ معذرت خواسته و گفت: من زنی سال خورده و مادر تعدادی یتیم و بشدت غیرتمندم.

سپس رسول خدا سخن او را اجابت کرد و به فرستاده اش گفت که این سخن را به او بگویند: فرزندان یتیم تو را تحت کفالت خود می‌آورم و از خدا طلب می‌کنم تا آن وابستگی که به شوهر خود داری از قلبت بزدايد، و به سال خوردگی هم توجهی ننموده و لذا بعد از توافق ام‌سلمه با او ازدواج کرد و به سرپرستی و تربیت یتیم‌های ام‌سلمه همت گمارد و در قلب بزرگش آنان را بگونه‌ای جای داد که آنان هرگز احساس نمی‌کردند که پدرشان را از دست داده اند، چرا که خداوند به آنان پدری مهربان‌تر از پدرشان و سروری والاتر از آقایان که همان رسول مهربان باشد به آنان عنایت فرموده بود. آری، آن رسول مهربان برای هرکسی از جهت آقایی و رحم و شفقت کافی است. ای جوانان، شما را قسم به پروردگارتان به این فتنه‌گران منافق بگویید در مورد این وصلت و ازدواج چه می‌گویند؟ این ازدواج چه پیامی با خود دارد! آیا در این ازدواج لطیف‌ترین و شورانگیزترین مثال برای دستگیری، شهادت و جوانمردی نیست؟ البته این کمترین چیزی است که بتوان با آن سرور عالم هستی، آن رسول و حبیب خدا یعنی محمد مصطفی ﷺ را با آن توصیف کرد.

اگر براستی پیامبر امین کمترین رغبتی به لذایذ و شهوت می‌داشت - حاشا از این سخن، بلکه هزاران هزار مرتبه حاشا از این سخن - چه بسیار میادین در جلویش باز بود و بی‌شک از چنین ازدواجهایی بی‌نیاز بود، ازدواجی که با یک بیوه دارای چهار فرزند یتیم است. و چه بسیارند دختران زیبا و دوشیزگان باکره، اما وفاداری و بلندهمتی آن حضرت را بر آن می‌دارد که به چنین ازدواج انسانی عظیم که باعث صلۀ رحم و وفای به حق برادر رضاعی اش منجر می‌گردد، اقدام کند. و با این حرکتش عالی‌ترین اسوه برای دستگیری و جوانمردی و وفاداری و کمال انسانی شد، پس درود و سلام خدا بر این چنین پیامبر بزرگواری که نمونه کامل رحم و شفقت در جامعه انسانی است.

و خداوند همه ما را از گروه و راه یافتگان ره او و پیروان روش او و گیرندگان آنچه که از جانب پروردگارش برای هدایت ما آورد و دوری کنندگان از آنچه که ما را از آن نهی نمود، قرار دهد.

خداوند از مادر مؤمنان حضرت ام‌سلمه و از همه همسران و آل و خویشان نیک و پاک او خوشنود باد، والحمدلله رب العالمین.

زینب دختر جحش اسدی رضی الله عنها

پیغمبر بزرگوار ﷺ با دختر عمه خویش حضرت زینب دختر جحش اسدی و امیمه بنت عبدالمطلب که مطلقه پسر خوانده و آزاد شده خویش زید بن حارثه بن شراحیل بود ازدواج کرد.

این ازدواج اهمیت شایان ذکری در نزد مردم داشت، چرا که در این ازدواج بود که دین اسلام برای اولین بار بین انسان آزاد و برده مساوات برقرار کرد، دیگر هیچ برده‌ای احساس بردگی نمی‌کرد و همه خودستایی‌ها و تکبر و غرور پایان یافت. چرا که عرب از اختلاط با فرزند خوانده‌هایشان از جهت دامادی و نسب عار می‌دانستند، در این ازدواج دین اسلام رسم پسرخواندگی را پایان داد، چرا که گاهی اوقات فردی فرزندی را که از خودش نبود به پسری می‌گرفت و همانند یک پسر اصلی با او معامله می‌کرد و کلیه حق و حقوق فرزند اصلی را به او متعلق می‌ساخت، بطوری که از همدیگر ارث برده و همسر او را بعد از طلاق یا مرگش به ازدواج خود در نمی‌آورد و احدی را بر او ترجیح نمی‌داد.

اما وقتی که دین اسلام آمد همه این عادات جاهلی را تغییر داد و بین همه مردم مساوات برقرار نمود، رسول عربی هاشمی رضی الله عنه دختر عمه هاشمی خود را به ازدواج برده و پسرخوانده خویش زید درآورد و هیچ اشکالی در آن نمی‌بیند. چون که دین اسلام در بین هر دو مساوات برقرار نموده است، رسول بزرگوار رضی الله عنه این مساوات را به صورت عملی ثابت کرد و با این عمل عدالت و آزادی و گذشت و اغماض دین اسلام را آشکار ساخت. در روایت است هنگامی که پیغمبر خدا رضی الله عنه از دختر عمه خودش زینب برای ازدواج با زید درخواست نمود، زینب امتناع نمود و به خاطر افتخار به نسب خود و کوچک شمردن مقام زید ازدواج با او را نپذیرفت. و در این عدم توافق برادرش عبدالله نیز او را تأیید می‌کرد. بعد از اینکه از جانب پروردگار آسمان دستور آمد، از جانب آن خدای که هیچ احدی قدرت رد حکم او را ندارد و حکم خدا این بود که این ازدواج باید صورت گیرد، بعد از این که پیغمبر خدا به سوی زینب رفته و به او گفت: «من می‌خواهم تو را به ازدواج زید بن حارثه درآورم و من صلاح تو را در آن می‌بینم»، آیه نازل شد. زینب در جواب گفت: ای رسول خدا! من او را برای

خودم نمی‌پسندم، من دوشیزه قوم خود و دختر عمه تو هستم، من چنین کاری را نخواهم کرد. آنگاه سخن خدای تعالی نازل شد: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا﴾ (سوره احزاب، آیه ۳۶) «وقتی که خدا و رسولش حکمی را صادر کردند هیچ مرد و زن مؤمنی حق اختیار امر دیگری برای خود ندارد، و هر که خدای و رسول را نافرمانی کند در حقیقت در گمراهی آشکار بسر می‌برد».

پس از نزول این آیه کریمه زینب به رسول خدا ﷺ عرض کرد که من مطیع فرمان تو هستم، هر چه دلت می‌خواهد انجام بده. پس رسول خدا ﷺ او را به ازدواج زید درآورد و زید با او در حال خوشحالی و شادمانی همبستر شد، اما بعد از این زید کم کم ناراحتیهایی را از جانب زینب مشاهده کرد تا جایی که زینب با خشونت با او سخن می‌گفت و همیشه به حسب و نسب خود می‌بالید.

تا این که بالاخره زید از دست او به تنگ آمد، به پیامبر خدا ﷺ شکایت برد. در حالی که از پیامبر خدا درخواست طلاق زینب را نمود. رسول خدا ﷺ به او گفت: زن خود را نگه دار و از خدا بترس. پیغمبر خدا ﷺ در حالی این سخن را فرمود که به خوبی می‌دانست زید حتماً او را طلاق داده و از او جدا خواهد شد. خدا پیامبرش را بعد از طلاق دادن زید دستور می‌دهد که با او ازدواج کند، به خاطر ابطال بدعت پسرخواندگی. چون که زن پسرخوانده خود را در جاهلیت همانند زن پسر اصلی حساب نموده و ازدواج با او را جایز نمی‌دانستند، و رسول خدا زید را بنابر عادت عرب پسرخوانده خود گرفته و زن زید یعنی زینب نیز از نزدیکان او بود که سپس از همدیگر جدا شدند. پس خدا به پیغمبرش دستور داد که بعد از طلاق زید با زینب ازدواج کند تا بدین وسیله رسول خدا حکم جاهلیت را ابطال کرده و حکم دین اسلام را بنیاد نهد.

داستان زید و پسر خواندگی او

دوست دارم در اینجا اندکی توقف نموده تا داستان زید را بیان نمایم و حالت پسر خواندگی وی را نسبت به پیامبر ﷺ باز گویم و بعد قصه ترجیح دادن پیغمبر را بر پدر و خویشاوندان خود آنگاه که پیغمبر خدا ﷺ او را در انتخاب این که یا با پیغمبر بماند و یا به پدر و مادر و خانواده اش ملحق شود! آزاد گذاشت.

حضرت عبدالله بن عباس روایت کرده است که زید ابتدا در نزد دائیهای خود فرزندان معن از فرزندان ثمل از قوم طی بود که در این حمله ناگهانی مورد چپاول قرار گرفته و به بازار عکاظ آورده شد، و حکیم بن حزام بن خویلد که برای خرید به آنجا رفته بود، در حالی که عمه او خدیجه بنت خویلد به او سفارش کرده بود که برای او برده‌ای با ظرافت و عرب نژاد یافته و بخرد، به محض رسیدن به بازار زید را دید که مورد فروش قرار گرفته است، پس ظرافت و ادب زید مورد پسند او واقع شد و او را خرید و برای خدیجه آورد به او گفت: من همان برده‌ای که تو می‌خواستی برایت خریدم، اگر مورد پسند توست آن را بگیر و گرنه او را برای من بگذار، چرا که مورد پسند من است. هنگامی که خدیجه او را دید، پسندید و برای خود گرفت.

سپس هنگامی که رسول خدا با خدیجه ازدواج کرد، زید در نزد خدیجه بود، پس آن حضرت از ظرافت و ادب او خوشش آمد و از خدیجه خواست تا زید را به او بخشد. خدیجه گفت: به این شرط به تو می‌بخشم که هرگاه آزاد شد آقائیش از آن من باشد، پیغمبر خدا این شرط را نپذیرفت. سپس خدیجه او را به رسول خدا بخشید و به او اختیار داد که اگر بخواهد آزادش کند یا در حالت بردگی بدارد و همچنین آقائیش را به او سپرد. زید نزد رسول خدا بزرگ شد و رشد کرد، و کاملاً در خدمت حضرت رسول بود و برای انجام مایحتاج او به بازار می‌رفت. سپس یک بار با قافله ابوطالب عازم شام شد و در این راه بر سرزمین قوم خود عبور کرد، عمویش او را شناخت و به سویش آمد. پس گفت: تو کیستی ای جوان؟ گفت: جوانی از اهالی مکه هستم. گفت: آیا از خودشان هستی؟ گفت: نه. گفت: آیا تو آزادی یا برده‌ای؟ گفت: من برده‌ام. گفت: برده چه کسی؟ گفت: برده محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب. گفت: آیا عرب هستی؟ گفت: عربم. گفت:

اصل و نسبت چه کسانی هستند؟ گفت: از قبيله کلبم. گفت: از کدام کلب؟ گفت: از قوم بنی عبدون. گفت: وای بر تو! پسر کی هستی تو؟ گفت: پسر حارثه بن شراحیل. گفت: کجا گرفتار شدی و به بردگی رفتی؟ گفت: آنگاه که در نزد دائیهایم بودم. گفت: دائیهای تو کیانند؟ گفت: قوم طی. گفت: نام مادرت چیست؟ گفت: سعدی. همانجا او را به آغوش گرفت و گفت: آری، تو پسر حارثه‌ای. سپس پدر زید را صدا کرد و گفت: ای حارثه، بیا که این پسر توست. حارثه به سوی او آمد و به محض نگاهی او را شناخت. گفت: آقای تو چه رفتاری با تو دارد. گفت: به اندازه‌ای با من محنت دارد که مرا بر اهل بیت و فرزندانم ترجیح می‌دهد. سپس پدر و عمو و برادرش همراه او سوار شده به مکه آمدند. پس رسول خدا ﷺ را ملاقات نمودند. بعد حارثه گفت: ای محمد! شما اهل حرم امن الهی بوده و از همسایگان نزدیک خانه خدائید، و در کنار خانه خدا از اسیران و بی‌پناهان حمایت می‌کنید و به آنان اطعام می‌نمائید. فرزندم سرور قبیله‌ای، ما هرچه را که تو دوست داری، به عنوان فدیة تقدیم می‌داریم. رسول خدا ﷺ فرمود: من بهتر از آن به شما می‌دهم. گفتند: آن چیست؟ فرمود: من زید را آزاد می‌گذارم تا خود اختیار کند، اگر شما را اختیار نمود بدون هیچ فدیة‌ای او را با خود ببرید، و اگر مرا اختیار نمود دست از سر او بردارید.

پس آنان گفتند: خداوند به تو جزای خیر دهد، بسیار نیکو فرمودی. پس رسول خدا ﷺ زید را صدا کرد و به او گفت: ای زید، آیا تو اینان را می‌شناسی؟ گفت: آری، این پدرم و این عمویم و این برادرم است. پس رسول خدا ﷺ فرمود: اینان همان کسانی هستند که تو بخوبی می‌شناسی، اگر آنان را اختیار کردی پس با آنان برو. و اگر مرا اختیار کردی پس من همانم که تو می‌دانی. پس زید گفت: من هرگز کسی را بر تو ترجیح نمی‌دهم. پدر و عمویش گفتند: ای زید! تو بردگی را از آزادی بر می‌گزینی؟ گفت: من هرگز این شخص را رها نمی‌کنم. وقتی که رسول خدا ﷺ آن همه علاقه زید را نسبت به شخص خود مشاهده فرمود، گفت: همه‌تان گواه باشید که او از امروز آزاد بوده و او فرزند من است، از من ارث می‌برد و من نیز از او ارث می‌برم. پس از این پدر و عموی زید وقتی که ارزش و کرامت زید نسبت به پیغمبر خدا ﷺ را مشاهده کردند، راضی شدند و

از بازگرداندن زید منصرف شده و زید را نزد رسول خدا ترک کردند. زید نزد رسول خدا ماند تا زمانی که با رسول خدا بود، زید بن محمد خوانده می شد تا این که از جانب خداوند این آیه نازل شد:

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾

«آنان را به نام پدرانشان بخوانید».

بنابراین، سپس زید بن حارثه خوانده شد.

امام بخاری و مسلم و سایر محدثین از ابن عمر روایت کرده اند که تا زمان

نزول آیه قرآن ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ همه ما زید بن حارثه غلام رسول خدا ﷺ را

زید بن محمد می خواندیم، پس از نزول آیه، پیغمبر خدا فرمود: زید بن حارثه بن شراحیل. بعد از این دستور الهی زید ناراحت شد و قلبش گرفت، گرچه با رضایت خاطر و اطمینان قلبی امر خدا را پذیرفت ولی احساس بیگانگی نمود و خود را تنها دید، چرا که او تا آن زمان منتسب به اشرف مخلوقات و بزرگ فرستادگان و اصیل ترین عرب و عالی نسب عرب بود که ناگهان دستور بازگشت به سوی نسب اولی اش به او داده شد، چرا که محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه او رسول خدا و خاتم انبیاء است.

اما پیغمبر مهربان احساس درونی زید را نسبت به این موضوع کاملاً می دانست. زیدی که برده امین و مخلص و وفادار بزرگواری برایش بود، لذا توجه بسیار عالی ای بدو نمود و دختر عمه بزرگ و شریف و صاحب نسب خویش زینب را به ازدواج او درآورد، و بدین وسیله ناراحتی او را جبران کرد و همچنان که گفتم او را با مردان بزرگ و با قدرت منزلت مساوی قرار داد، و بدین وسیله به مردم آموخت که برابری و همتایی تنها در دینداری و تقوا است.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾

«همانا گرامی ترین شما در نزد خدا باتقوی ترین شماست».

بدون شک پیوند دینی بالاترین پیوندهاست، به هراندازه آن پیوند نزدیک شود مستحکم تر خواهد بود. و تنها پیوند اسلامی است که بین یک انسان آزاد با

یک انسان برده، یا یک آقا و یک غلام، با یک رئیس و یک مرئوس مساوات برقرار می‌کند. در حقیقت در مورد این دو زوج یعنی زید و زینب آنچه را که رسول خدا ﷺ انجام داد همه بر طبق وحی الهی و دستور خدایی بود، و خداوند پیغمبر خود را آگاه نمود که زید به زودی همسرش زینب را طلاق خواهد داد و بعد از او خود حضرت ﷺ زینب را به ازدواج خود در خواهد آورد. در صورتی که رسول خدا ﷺ از این کار شرم می‌کرد و لذا آن را پوشیده نگه می‌داشت، بخاطر ترس از اراجیف منافقان و یهودیان فتنه‌انگیزی آنان نسبت به خود آن حضرت و نسبت به سایر مسلمانان، با این سخنان زشت‌شان که بله! محمد با همسر پسرش ازدواج کرد در حالی که خود، مردم را از ازدواج کردن همسر پسران‌شان نهی می‌کرد.

خداوند سبحانه و تعالی بخاطر عدم آشکار کردن این موضوع، پیامبرش را مورد عتاب قرار داد و او را از توجه به سخنان دشمنان در آنچه که خداوند برایش حلال فرموده، بازداشت و برای ارشاد و راهنمایی بیشتر او این آیات را نازل فرمود:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾﴾ (الأحزاب: ۳۷).

«بیاد آور آن زمانی را که می‌گفتی به آن کسی که خداوند نعمت (اسلام و ایمان را) به او ارزانی داشت و تو نعمت (آزادی و تربیت و ازدواج با دختر عمهات) را به او عنایت کردی، همسرت را نزد خود نگه دار و او را طلاق مده و در حق او از خدا بترس، در حالی که تو ای پیامبر چیزی را در دلت پنهان می‌داشتی ولی خداوند آن را آشکار می‌سازد، در حالی که تو از مردم وحشت داری، در صورتی که فقط باید از خدا بترسی چرا که او فقط سزاوار خشیت است. پس آن هنگام که زید نیاز خود را از همسرش برآورده ساخت و او را طلاق داد ما او را به ازدواج تو درآوردیم تا هیچ مشکلی برای مؤمنان در امر

ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان، پس از برآوردن نیازهایشان و طلاق دادن‌شان نباشد، همانا دستور خداوند اجر اشدنی است.»

در قول خداوند متعال ﴿زَوَّجْنَاكَهَا﴾ دلیل صریح است بر این که این ازدواج به دستور خداوند متعال بوده است، به سبب حکمت شرعی که در آن وجود داشت و هیچگاه به خواست و علاقه پیغمبر خدا ﷺ نبوده، آن چنان که بعضی از بیهوده‌گویان در مورد این ازدواج می‌پندارند، همچنین این قول خداوند متعال ﴿لِکَیْ لَا یَكُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِیْ اَزْوَاجِ اَدْعِیَابِهِمْ﴾ دلیل آشکار و بسیار واضحی برای بیان علت ازدواج رسول خدا با زینب است، بخاطر همین، هیچ یک از ایمان‌داران در ازدواج کردن با همسران پسرخوانده خود کوچکترین شک و تردیدی پیدا نکرده و از ملامت دشمنان هراسی به دل نداشته باشند. و عالی‌ترین الگویی که در این امر می‌توانست برای مردم با ایمان جلوه‌گر شود خود رسول خدا ﷺ بود و وجود مبارک او برای همه دلیل کافی است و می‌تواند دهان همه دشمنان را ببندد، همچنان که مرحوم محمد رشید رضا مفسر بزرگ و شاگرد محمد عبده بیان فرموده است.

و از ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت است که فرمودند: اگر واقعاً رسول خدا ﷺ می‌خواست کلمه‌ای از وحی الهی را پنهان می‌داشت یا کتمان می‌کرد البته این آیه را کتمان می‌فرمود - در حالی که هرگز اینگونه نبود.

منظور از ﴿اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِ﴾ یعنی با دین اسلام خداوند بر او منت گذاشت و نعمت ایمان را نصیب او کرد. و ﴿اَنْعَمْتَ عَلَیْهِ﴾ یعنی با آزاد کردنش بر او لطف نمودی، و تا آخر آیه...

هنگامی که رسول خدا با زینب ازدواج کرد، دشمنان گفتند: عجب! با عروستش ازدواج کرد، لذا خداوند در پاسخ‌شان فرمود: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه او تنها فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.»

و بسیار بعید است برای فرستاده خدا از این که آنچه را خداوند به سوی او نازل فرموده کتمان کند در حالی که او فردی صادق، امین و پیامبری پاک و معصوم و بزرگوار است، (درود و سلام خدا بر او باد).

و این کل ماجرای زید و زینب بنت جحش است، ماجرایی که دشمنان اسلام آن را دستاویزی برای ضربه زدن به اسلام و پیامبر اسلام قرار دادند، و تا به حال نیز دشمنان اسلام در گمراهی و سرکشی خود فرو رفته و زمام نفس خود را در طعنه زدن و ضربه وارد کردن به اسلام رها کرده و بیش از اندازه در امور لغو افترا فرو رفتند، و به دروغ و بهتان و گمراهی، رسول بزرگوار اسلام را به شهوت پرستی و زن بازی متهم ساختند.

و در این وصلت، سخن زشت و ناپسند خود را اینگونه مطرح ساختند که بله، پیغمبر خدا در زمانی که زید در منزل نبود، زینب را دید و علاقه زینب در دل او افتاد و مجذوب او شد، لذا به زید که برده اش بود دستور داد هر چه زودتر او را طلاق بدهد تا خودش بعد از طلاق زید با او ازدواج کند. این همان سخن منافقان و توطئه گران است، از خدا طلب استغفار می کنیم از آنچه که اینان می گویند. واقعاً چیزی جز دروغ و بهتان نمی گویند! آیا واقعاً این ابلهان و این متجاهلان نمی داند که اگر مسئله زیبایی کوچکترین قدرتی بر قلب مبارک حضرت مصطفی ﷺ می داشت، البته با قدرت ترین حاکم بر قلب می توانست جمال و زیبایی دختران باکره که در طراوت و پاکیزگی و صفا همتایی ندارند باشد. در صورتی که در مورد زینب کسی که پیغمبر خدا ﷺ از کودکی او را می دید و اصلاً در بین شان حجابی نبود و هیچ چیزی از زیباییهای ظاهری زینب بر پیامبر پوشیده نبود، زینب دختر عمه او بود، باهم در یک منزل بزرگ شده بودند، همه شان اهل یک منزل بودند و ریشه همه شان از یک درخت بود.

امام ابوبکر بن عربی در ردّ اندیشه و سخن آنانی که گفتند پیامبر خدا ﷺ زینب را بعد از ازدواج او با زید دید، لذا در قلب او عشق به خدا زینب پدید آمد. گفته است: «سخنی باطل است و توجه به آن درست نیست، چرا که زینب در همه اوقات و اماکن با او بود و در آنجا هیچ حجابی بین آنان نبود که مانع از دیدارشان شود. با کسی که بزرگ شده و در هر لحظه ای به همدیگر نگاه می کردند، هیچگاه در قلب رسول خدا چیزی نسبت به زینب پیدا نشد تا این که زینب شوهردار شد، در حالی که زینب خود را به پیغمبر بخشید و همسر کس دیگری شدن را ناپسند می دانست، با همه این حالات هیچ اثری در قلب او نگذاشت. اصلاً چطور ممکن

است عشق و دوستی در چیزی که اصلاً وجود ندارد دوباره تجدد پیدا کند؟
حاشا از آن قلب پاک که اسیر چنین انگیزه‌ای فاسد باشد».

وجود رسول بزرگوار بالاتر و بزرگتر و والاتر از آن است که به این چیزهای
پست تعلق پیدا کند، مخصوصاً آن چیزهایی که از زبان بیهوده‌گویان بیرون
می‌آید.

داستان زندگی رسول خدا ﷺ در میان قومش و حتی در میان دشمنانش
معروف است، او انسان درستکار، امین و پاک و بی‌آلایشی بود که حتی قبل از
نبوت هیچ انگیزه فاسدی از او سر نزده است. چگونه می‌توان قبول کرد! او که
پیغمبری مرسل و همسری بزرگوار، پدری مهربان، بلکه حتی در دوران کودکی و
جوانی از او کار باطلی و لهو و لعبی سر نزده است، چرا که او را خداوند به
نیکوترین صورت تربیت کرده است و در مورد او فرموده، و او خدایی است که
راستگوترین راستگویان است فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم: ۴)
«بدرستی که تو بر عالی‌ترین خلق و خوی هستی».

آیا بعد از این همه سخن باز جای سخن دیگری باقی است؟

و کدامین عقل جایز می‌داند که چنین کاری زشت از کسی که نجات‌دهنده
بشریت و مصلح انسانیت و برانگیزنده فضیلت از جایگاه خوابیده‌اش و برافرازنده
پرچم عدل و حق و اخلاق، محمد مصطفی، هدایت‌کننده مردم بسوی خدای حق
بوجود آمده باشد؟

بدون شک عقلهای سالم، به بطلان آنچه که یاوه‌سرایان از دروغ و باطل
می‌بافند، حکم قطعی می‌دهد. و در سخنان‌شان هیچ چیزی جز آنچه که اندیشه
خودشان را رد کند و توطئه خودشان را بر خودشان برگرداند، نیست. آنان کلام
حق را از طریقش منحرف می‌سازند و خیال می‌کنند کار خوبی انجام داده‌اند.
چرا که نفس‌های شیطانی‌شان به آنان وعده داده و آنان را آرزومند می‌سازد که
بزودی به اهداف پلیدشان در طعن به این رسول بزرگوار در دین اسلام خواهند
رسید، اما بعید که بتوانند به آرزوهایشان برسند.

در حقیقت در این ازدواج پیوندی شایسته بوده و اهداف و مقاصدی شریف و بزرگ دارد. خداوند در این ازدواج یکی از اصول و پایه‌های اساسی شریعت را که مردم از آن غافل بودند، بیان داشته است.

و این همان ازدواجی بود که در آسمان پیوند خورده و پروردگار آسمان آیات و دلایل روشنی از طرف خود را برای انجام آن فرستاده و به رسول خود دستور تنفیذ آن را داده که در نتیجه رسول خدا هم آن را اجرا نمود و دستور خدا انجام شدنی است. در روایت است که زینب به ازدواج خود که خداوند سبحان از بالای هفت آسمان آن را منعقد ساخته بود، در برابر سایر زنان حضرت رسول اکرم ﷺ افتخار می‌کرد.

و امام بخاری و سایر محدثین روایت کرده اند که زینب بر سایر زنان رسول خدا افتخار می‌کرد و می‌گفت: پیوند شما با رسول خدا توسط خانواده شما بود، در حالی که مرا خداوند متعال از بالای هفت آسمان به عقد رسول درآورد. بر تو مبارک باد ای مادر مؤمنان! خداوند از تو خشنود شود و تو نیز از خدا خشنود گردی.

و درود خدا بر همسر تو ای رسول پاک و امین و ای سرور رسول و امام و هادی و بر آل و اصحاب او.

ام حبیبه «رمله دختر ابوسفیان اموی» رضی الله عنها

در سال ششم یا هفتم هجری پیغمبر گرامی اسلام ﷺ با حضرت ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان ازدواج کرد، و او بزرگ قریش و رئیس مکه و دشمن سرسخت مسلمین در آن زمان و دشمن کینه‌توز پیغمبر و قومش بنوعبد شمس که دشمن بنی‌هاشم قوم پیغمبر خدا بوده و در مقابل پیغمبر و دعوت اسلامی ایستادگی کرده و تمام توان خود را در مقابله با این دین بکار گرفته تا پیغمبر خدا را از این دعوت مبارک که از جانب خداوند بود، بازدارند در صورتی که هرگز نتوانستند در این کار موفق شوند، بلکه با تمام یأس و حسرت و شکست خوردگی عقب‌نشینی کردند.

در آن زمان، مردان و زنانی از اهالی مکه به اسلام گرویدند که از جمله آنان، یکی ام حبیبه دختر ابوسفیان بود، وی دین را به خوبی پذیرفت و از ترس پدرش بخاطر حفظ دین عزیزش همراه با شوهرش عبیدالله بن جحش به سرزمین حبشه هجرت نمود. شوهرش نیز مسلمان بوده، لذا ام حبیبه نیز به همراه او به حبشه رفت. اما در سرزمین حبشه خداوند این شوهر را گمراه کرد و از دین حنیف اسلام برگشت و به کیش نصرانیت گروید. ام حبیبه از او تبری جست، و وقتی که شوهرش از او درخواست کرد به او بپیوندد، ام حبیبه درخواست او را نپذیرفت و هرگز راضی به قبول اندیشه او نگشت، بلکه بر دین خود استوار ماند و به آیین اسلام خود چنگ زد، و در حالت تنهایی و غربت در سرزمین حبشه هزاران مشکلات و گرفتاریها را به جان خرید و در قبال همه این سختی‌ها و رنجها با سپر محکم صبر و شکیبایی ایستاد و خم به ابرو نیاورد و از همه مهمتر او از غلبه و سرکوبی پدرش که در آن روز سردار و بزرگ و سرور مطاع قریش بود، و همچنین از خشم مادرش یعنی هند دشمن نخستین رسول خدا و خصم سرسخت آن حضرت، کسی که همیشه سعی داشت مردم را بر علیه رسول خدا بشوراند و تنفرشان را نسبت به او زیاد کند، در هراس و ترس و نگرانی بود.

همچنین ام حبیبه از غلبه و سرکوبی و شماتت قوم و قبیله‌اش سخت هراسان بود، و سخت‌ترین چیزی که انسان عربی را به وحشت می‌اندازد شماتت دشمنان

است نسبت به او در حال گرفتاری، همه این عوامل وحشت‌زا، بسان صاعقه‌ای بر سر این بانوی مؤمن صبور فرود آمد.

همسرش در همانجا در حال ارتداد بر کیش نصرانیت از دنیا رفت. و این مؤمنه، تنها، آواره، غریب می‌ماند و نمی‌داند چه کند! لذا به خدای خویش پناه می‌برد و دست نیاز بسوی او برمی‌دارد و کارش را بدو می‌سپارد و بر او توکل می‌کند که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ «همانا هر که بر خدای خویش توکل کند پس خدا برایش کافی است».

آری، خداوند به فریادش رسید، و عهده‌دار او شد و برای همیشه او را نگه‌داری و حمایت کرد، مادامی که او امر خود را تنها و تنها به او تعالی سپرد و به نیکی بدو توکل کرد.

پیغمبر مهربان اسلام از اوضاع و احوال این بانوی بزرگ و حالت حزن‌آور او آگاه شد، پس قلب بزرگ وی بر حالت او رقت آورد، لذا اراده کرد بخاطر پاسخگویی به صبر و تحمل و استقامت و جهاد و تلاشهای عالی‌ترین پاداش را تقدیم او کند.

بدین خاطر، رسول اسلام ﷺ نامه‌ای به نجاشی پادشاه حبشه نوشت تا او را به ازدواجش درآورد. نجاشی این پیغام را به ام حبیبه ابلاغ کرد. ام حبیبه با شنیدن این خبر نزدیک بود از خوشحالی و سرور پرواز کند و تمام اندوه او به شادی تبدیل شد و همه دل شکستگیهایش جبران شد و به نهایت شادی مبدل گشت، به اندازه‌ای که جزء خداوند داننده غیب و آشکار احدی مقدار آن را نمی‌داند.

سپس نجاشی بر او کرامت نمود و لطف و احسان بوی نمود و از جانب رسول اسلام ﷺ چهارصد دینار کابین او کرد و با هدایای پریمی که بوی عطا نموده به اتفاق شراحیل بن حسنہ مرد با عزت مکه روانه سفر کرد. هنگامی که ام حبیبه به مدینه منوره بازگشت نمود پیغمبر خدا با او ازدواج نمود، و در این ازدواج بزرگ حضرت عثمان بن عفان ولایت عقد نکاح را بعهده داشت.

و باید به شگفت آیند، همه اندیشمندان از رفتار رسول خدا در این ازدواج با حکمت، آن ازدواجی که به نهایت تفکر و اندیشه بود و شاید اگر عنایت

پروردگار آسمان و نور هدایت او نمی بود، ارزش و مقام این ازدواج به این حد نمی رسید.

رسول اسلام با این ازدواج توانست شدت عداوت بنی امیه را نسبت به خود فرو نشاند. و در روایت است، هنگامی که ابوسفیان خبر ازدواج رسول خدا را شنید گفت: «او شیرمردی است که بینی او به خاک مالیده نمی شود» در هر حال ابوسفیان به وجود رسول اکرم ﷺ افتخار نمود و شایستگی وی را انکار نکرد.

و در این ازدواج بود که رسول خدا این بانوی مجاهد نیکوکار صبور را پرستاری نمود و او را از این تنگنا سختی نجات داد و بخاطر ارزش او و قوم او برای خود اختیار نمود، و اگر او را به غیر همتایش می سپرد هر آئینه بنی امیه راهی می یافت برای آشوبگری و فتنه انگیزی و آتش افروزی و شوراندن قوم خود بر علیه مسلمانان، آن مسلمانانی که در آن زمان بر تعداد اندک و ضعف قدرت بودند.

و پیغمبر بزرگوار با این زن ازدواج فرمود، درحالی که این زن به سن پیری رسیده بود.

آیا بعد از این بیان مجالی برای سخن یاوه سرایان، دروغ گویان و کسانی که به دروغ و باطل گمان می کنند که در تعدد زوجات نبی پاک و معصوم اثری از هوای نفس و شهوت است، وجود دارد؟ بدون شک این قلب های سیاهی هستند که سیاهی آنها را دربر گرفته و چراغ راهنماهای حقیقت تغییر کرده و پرده های ضخیمی از افترا و گمراهی بر آن انداخت.

در سیرت رسول بزرگوار و ازدواج او با زنان متعدد، نمونه بزرگ انسانی است که هر کینه توز حسود نسبت به اسلام را مجبور می سازد که در جلوی این دین الهی، دینی که قلوب زنان و مردان مؤمن را مملو از نور و روشنایی نموده و به عظمت و ارزش و رحمت و انسانیت این دین یقین کرده اند، به سجده افتند.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

«همانا دین نزد خدا تنها اسلام است.»

تاریخ اسلامی برای ام حبیبه حادثه عجیب و زیبایی را به یادگار گذاشته است که برای من شایسته نیست از آن بگذرم و ذکری از آن را برای مردم به میان نیاورم، در صورتی که این حادثه درس بزرگی با خود به همراه دارد.

و این موضوع ما را بر قدرت تأثیر اسلام در نفوس آراسته به روح ایمان نشان می‌دهد، آن ایمانی که شخص آراسته به آن را وادار می‌کند به تحقیر و ناچیز شمردن همه چیز حتی فرزندان، پدران و قبیله خود. و اینک آن حادثه!

روزی ابوسفیان به منزل دخترش ام حبیبه آمد در حالی که گمان می‌کرد پدری مهربان بوده و آن مقام بلندی را که در قلب دختر نیکوکارش نسبت به او داشته، می‌یابد. پس به منزل ام حبیبه داخل شد و چون خواست بر روی فرش او بنشیند، آن را جمع کرد و نگذاشت دست پدرش به آن فرش بخورد. لذا پدرش خشمگین شد و گفت: ای دختر، آیا تو این فرش را از پدرت ترجیح می‌دهی؟ یا این که مرا از آن بهتر می‌دانی؟ فوراً جواب داد: بلکه آن را بر تو ترجیح می‌دهم چرا که آن فرش رسول خدا ﷺ است، و تو فردی کافر و نجسی. ابوسفیان خشمگین شد و به او گفت: مثل این که بعد از من شر بزرگی به تو رسیده است. پس از آن ام حبیبه گفت: نه به خدا شری به من نرسیده، بلکه خیر و نیکی به من رسیده است، در آن لحظه این بانوی باایمان درس درستی از ایمان به پدرش رهبر مشرکان داد، درسی که همه نیرو و توان ابوسفیان را درهم کوبید و استخوانهایش را خورد کرد و عظیمتش را منهدم ساخت و او را ناکام و زیان‌دیده ساخت. و خود در حال پیروزی و خوشبینی بازگشت نمود و همه مردان و زنان مؤمن با شنیدن این خبر و دانستن این جریان به عظمت و ارزش ام حبیبه بیشتر پی برده و مکانت او در بین مردم بالا رفت، پس مردم او را به بزرگی یاد کردند. و این روح جهش‌دار اسلامی را در او رشد دادند و نهایت کار به جایی رسید که پدرش مسلمان شد، و پس از این که رسول خدا ﷺ دل او را بدست آورد و به او احسان و نیکی نمود، مسلمان خوبی گشت.

و در روز فتح مکه رسول خدا ﷺ او را گرامی داشت و در آن روز فتح و پیروزی منادی رسول ندازد: «من دخل المسجد الحرام فهو آمن، ومن دخل دار أبي

سفیان فهو آمن» «هر که به مسجدالحرام وارد شود در امان است، و هر که به منزل ابوسفیان وارد شود در امان است».

و اینچنین دین مبین اسلام با بخشش و گذشتش هر ستیزه‌ای را به بهترین روش خنثی می‌کند و هر کسی را در مقام لایق خودش قرار می‌دهد، و تا جایی که راه دارد در میان مردم انس و الفت ایجاد می‌کند. و این ازدواج بزرگوار با مادر مؤمنان، ام حبیبه دلیل عظمت رسالت محمد ﷺ و بُعد نظر و تیزبینی و ژرف‌اندیشی و عظمت لطف و رحمتش را به مردان و زنان مؤمن و مسلمان می‌رساند.

خداوند از همه آن مؤمنان راضی شده و بهشت جاویدان را روزی‌شان گرداند و آنان را به نصرت خود یاری کند، همانا خداوند تنها عالی‌ترین یار و یاور است.

جویریة دختر حارث رضی اللہ عنہا

رسول خدا ﷺ با جویریة دختر حارث بن ابی ضرار سردار قبیله بنی مصطلق ازدواج کرد.

جویریة بیوه زن مسافع بن صفوان مصطلقی بود و همسرش از شدیدترین و سخت ترین دشمنان اسلام و مسلمین و دشمن ترین شخص نسبت به رسول بزرگوار اسلام بود، وی در روز جنگ مریسیع کشته شد و زن خود را بجا گذاشت تا این که این زن بدست مسلمانان اسیر شد و زنان اسیر شده معمولاً یا فروخته می شدند و یا به عنوان خدمتگذار و نوکر به کار گرفته می شدند، و هیچ برابری بین آنان و بین زنان آزاد نبود و همه آنان از نعمت آزادی بجز از طریق مکاتبه و خرید نفس خود از مالکانشان محروم بودند.

بدین خاطر، رسول مکرم اسلام تصمیم به گرامی داشت و ارج نهادن به این گروه از زنان اسیر نموده بدین وسیله بین این زنان و بین زنان زاد تساوی برقرار کرد، و برای مردم عالی ترین شکل از خودگذشتگی و سماحت اسلامی را ترسیم نمود و آن امنیت و آسایش و نعمت و عدالت که دین اسلام در بین مردم قرار داده است، عنوان کرد. بنابراین، پیغمبر بزرگوار اسلام با این زنی که بعنوان یک برده بود ازدواج نمود، و با این مسئله درس عملی بسیار عمیقی را به مردم داد. و بدین وسیله، همه آنچه که در تصورات و اذهان مردم نسبت به حقارت بردگان کوچک شمردن شأن زنان اسیر شده بود، از بین برد. و همه اذهان را پاک ساخت، و در نتیجه اصحاب بزرگوار آن حضرت و همه مسلمانان بعدی آموختند که چگونه باید ارزش و حقوق اصحاب بیت و کدبانوهای منزل و سروران داخل خانه را حفظ نموده و چگونه باید همیشه احترام بزرگان و ثروتمندان و سروران قومی که ذلیل شده و به اسارت رفته اند، نگه داشت. و جویریة از جمله اسرای بنی مصطلق بود، پیغمبر خدا با او وصلت نمود تا اصحاب و یاران او بعد از او به او اقتدا کنند، و الحمدلله عملاً اصحاب آن حضرت ترک نکردند هیچ کاری را که رسول خدا، آن حبیب مطاع انجام داده بود، بلکه بر روش و طریق او حرکت نموده و از سنت او حرف به حرف بیرون می کردند. بعد از ازدواج رسول خدا با جویریة جملگی مسلمانان به پاس احترام رسول محبوبشان، کلیه زنان اسیر شده

بنی مصطلق را آزاد کردند. وقتی بنی مصطلق این همت بلند و این عفو عظیم و این کرامت عالی را مشاهده کردند، جملگی مسلمان شده و به خدا و رسول او ایمان آوردند، و جویریه پربرکت ترین بانو بر قوم خود گشت. و در حدیث صحیح که امام بخاری و مسلم روایت کرده اند از حضرت عائشه، به این که ایشان گفت: وقتی که زنان بنی مصطلق بدست رسول خدا اسیر گشته بودند، رسول خدا پس از استخراج خمس بقیه چیزها را در بین مردم تقسیم کرد. به هر سوار کار دو سهم و به هر پیاده یک سهم داد تا این که جویریه دختر حارث بن ابی ضرار در سهم ثابت بن قیس افتاد. سپس جویریه به خدمت رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! من جویریه دختر حارث سرور و آقای قوم بنی مصطلق هستم و تو می دانی که چه بلایی بر سر من آمده است. ثابت مرا به نه ورق طلا مکاتبه کرده است، پس به من کمک کن تا بتوانم خودم را آزاد کنم. رسول خدا عرض کرد: آیا بهتر از این را نمی خواهی؟ جویریه گفت: آن چیست؟ فرمود: هم پول خرید تو را می پردازم و هم با تو ازدواج می کنم. پس گفت: بلی، یا رسول الله. سپس رسول خدا گفت: بدان که این کار را کردم.

این خبر به مردم رسید، پس با خود گفتند: آیا خویشان رسول خدا بردگان ما باشند؟ بدین خاطر هر کسی که از اسرای بنی مصطلق در دست شان بود آزاد نمودند، تا جایی که صد خانوار از یوغ اسارت به سبب ازدواج رسول خدا با دختر سردار قوم شان آزاد شدند.

در روایت است که مادر مؤمنان حضرت جویریه از عابدترین امهات مؤمنین بودند. و در روایت است که پدر جویریه به خدمت رسول خدا آمد و گفت: امثال دختر من نباید به اسارت و بردگی گرفته شود، پس لطفاً او را آزاد کن. رسول خدا به پدرش دستور داد که این خبر را به جویریه برسان، پدرش از این برخوردار رسول خدا خرسند گشت و این خبر را به جویریه رساند، اما جویریه خدا و رسولش را انتخاب کرد.

و حالا تو ای خواننده، با انصاف بنگر به دور اندیشی، رحمت عظیم و رفتار نیک رسول خدا ﷺ در مورد این زنی که در اصل همسر سرسخت ترین و لجوج ترین و شدیدترین دشمن برای رسول خدا بود!

پس رسول خدا به او نیکی نمود و او را گرامی داشت، و همین امر باعث شد تا نور ایمان در قلب او و در قلب اهل و عشیره او به نیکی جلوه گر شود و گروه گروه در دین خدا در آیند.

و این همان چیزی است که پیغمبر خدا از پیروزی دعوت مبارک خود در بین مردم امیدوار آن بود. آیا بعد از این، جای سخنی برای کسی هیچ خردمندی نظری والاتر از آنچه که پیغمبر خدا به آن نگاه کرد، می تواند بیابد؟ به دور اندیشی و حکمت بزرگش! هرگز و هرگز ممکن نیست کسی به غیر از پیغمبر خدا بتواند نظری همانند این نظر ارائه دهد، آن نظری که پیشانی‌ها را برای خدایی که به رسولش یاد داد آنچه را که نمی دانست به سجده واداشت، به پاس عظمت آنچه که از حکمت و رحمت و عدالت و احسان رسول خدا محمد ﷺ می بیند و می شنود. شکر و سپاس بی حد برای آن پروردگار جهانیان، آن که ما را به پیروی این رسول امین هدایت کرد.

صفیه دختر حیی بن اخطب رضی الله عنها

پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ با صفیه دختر حیی بیوه زن کنانه بن ابی الحقیق ازدواج کرد. پدر صفیه حیی سرور و سردار و بزرگ قوم بنی نضیر بود، او از شریفترین خانواده‌های آن قبیله بود، صفیه در جنگ خیبر اسیر شد و بدست مسلمانان افتاد. پس از آن دحیه از سهم خود او را گرفت، مگر این که اهل رأی و مشورت از صحابه کرام اجتماع کرده و به رسول خدا عرض کردند: یا رسول الله! این بانو بزرگ قوم بنی نضیر و بنی قریظه است پس جز برای تو، برای کسی دیگر شایسته نیست.

پیغمبر مهربان نظر آنان را نیکو پنداشت و از این که این بانوی شریف و بزرگ قوم در بین کسانی که از جهت منزلت و مقام پایین تر از اویند بصورت اسیر و برده باشد، ناپسند دانست. پس او را برای ازدواج خود برگزید و آزادش کرد.

پیغمبر خدا ﷺ به این زن احسان و نیکویی نمود و تا جایی که او لطف نمود که حتی از اهل و خویشان خود او را ترجیح داد. و در روایت است که رسول اسلام او را در بین آزادشدن و الحاق به خانواده اش و بین ماندن و وابسته بودن به حضرت رسول آزاد گذاشت. صفیه با این احسان مقابله به مثل نمود و لذا خدا و رسولش را برگزید و اسلام آوردن خود را آشکار کرد، و همچنین آن محبت قلبی که قبلاً به دین اسلام داشت، آشکار ساخت. و خلوص نیت و اطاعت امر که نسبت به این رسول گرامی داشت، اعلام کرد. و اهل و قبیله و قوم خود را برای همیشه ترک کرد.

ابراهیم بن جعفر از پدرش روایت می کند که گفت: هنگامی که صفیه به خدمت رسول خدا رفت، پیغمبر خدا به او گفت: آری، پدرت تا لحظه کشته شدنش از دشمنان سرسخت یهودی من بود. صفیه گفت: ای رسول خدا، خداوند در کتاب خود می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾

«هیچ نفسی بار گناه دیگری را بدون نمی کشد.»

سپس رسول خدا فرمود: انتخاب کن. اگر تو دین اسلام را قبول کردی، من تو را برای خود نگه می‌دارم، و اگر تو دین یهود را برگزیدی، شاید که تو را آزاد کردم تا تو به مردمانت بیبندی. گفت: ای رسول خدا! من عاشق اسلامم و تو را تصدیق کردم قبل از این که تو مرا دعوت نمایی، چرا که من در حال حاضر در منزل تو هستم، من دیگر نیازی به دین یهودیت ندارم، چرا که من نه پدری و نه مادر زنده دارم. تو مرا در بین اسلام و کفر مخیر نمودی، پس بدان که خدا و رسولش برایم از آزادی و بازگشت به سوی قومم دوست داشتنی‌تر هستند. راوی می‌گوید: پس رسول خدا او را برای خود نگه داشت، و بدین صورت این زن ارزش و اصالت روشنی بر عظمت و بزرگی دین اسلام است. و این که دین مقدس اسلام با قلب‌های ناپاک جنگید تا توانست با عقل و منطق در آنها نفوذ کرده و جا بگیرد، اگر زمانی باطل توانسته بود قلب‌ها را محو کند، پس لازم است حق در بعضی اوقات آن را آشکار نماید:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (الإسراء: ۸۱).

«بگو حق آمد و باطل رفت، همانا باطل رفتنی است.»

به نظر شما اهل انصاف در باره این ازدواج چه می‌گویند! آیا در این ازدواج هیچگونه حکمت و درستی و هدایت و رشد نیست؟

بدون شک رسول خدا به آن یهودیانی که به او بدی کردند، احسان و نیکویی نمود و به این زن درستکار به خاطر ایمان و اسلامش عالی‌ترین پاداشها را تقدیم کرد، در صورتی که پدرش بر دشمنی خود نسبت به رسول اسلام کشته شده بود، چرا که این سرشت و طبیعت یهودیان خبیث است، آن خباثت و لئامتی که براساس آن بزرگ شده‌اند، کسانی که براساس شرارت و کینه‌توزی و حسادت و نفاق دشمنی و عداوت با مسلمانان و رسول پروردگار جهانیان آفریده شده‌اند. در حقیقت قرآنکریم از خطرات‌شان خبر داده و آنها را به صفت‌های که متصف به آنند و بر آن آفریده شده‌اند و قابل تبدیل نیستند، چرا که هیچ تبدیلی برای خلقت الهی نیست، آگاه کرده است.

و پیغمبر خدا ﷺ نیز در مورد یهودیان فرموده است: هیچگاه یک یهودی با یک مسلمان تنها نشد، مگر این که آن یهودی قصد قتل آن مسلمان را کرد.

ازدواج رسول خدا ﷺ این فلسفه والا را دربر دارد که به جز اندیشمندان و صاحبان خرد درک نمی کنند.

با این که یهود، همه صفات و کفر و عناد و دشمنی شان معلوم و مشهود است. با این حال، پیغمبر خدا ﷺ کسی نیست که از سرشت نیک و خوب خود که خدایش او را بدان خلق فرموده، بخاطر عداوت بیرون رود، بلکه برعکس رسول اسلام به آنان نیکی می کند و آنان را در خباثت و پستی و بدیشان رها می کند و آنان بر خود می پیچند، وقتی که نمی توانند دستاویزی برای ضربه زدن به اسلام و پیغمبر و اصحابش بیابند. خداوند همه ما را از آسیب و گزند این گروه گمراه نگه دارد! و ما را به راه راست اسلامی که قبل از هزار و چهار صد سال به خطرات و گمراهی و کفر و دشمنی شان نسبت به ما آگاه فرموده است، هدایت کند. اما متأسفانه ما مسلمانان امروز از وصیت قرآن و تحذیر ما از بدیها و شرارت شان پیروی نکرده و از حقیقت دین مان غافل ماندیم، و پروردگار خود را فراموش کردیم و مال و زن و فرزند و مطامع دنیا ما را تا جایی به خود مشغول کرد که وضع ما با ایشان چنین است که مشاهده می شود، خداوند همگی شان را ذلیل و نابود گردانده و عاقبت امرشان را به زیان رساند.

درود خدا بر سرور ما محمد مصطفی و بر آل اصحاب و یاران او باد.

میمونه دختر حارث هلالی رضی الله عنها

در اواخر سال هفتم هجری پیغمبر بزرگوار ﷺ با حضرت میمونه دختر حارث ازدواج کرد، و این ازدواج در مکه مکرمه در هنگام عمره قضاء صورت گرفت. این زن آخرین زنی است که رسول خدا ﷺ با او ازدواج فرمودند، وی زنی پارسا و عابد بود، ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها در مورد وی می گفت: همانا او از میان ما باتقواتر و باعاطفه تر نسبت به خویشان خود بود.

میمونه در جنگ تبوک در صف مجاهدین اسلام بود و به پرستاری زخمی ها و دلجویی بیماران می پرداخت، و در راه خدا نهایت تلاش و کوشش را می نمود. گفته اند که وی اولین زنی است که برای پانسمان زخمی ها گروه پرستاران زن را تشکیل داد، و برای پانسمان زخم مجروحان و کمک به مجاهدان در میدانهای بزرگواری و شرافت قیام می کرد، و در هنگامی که برای مجروحین آب می آورد، در میدان کارزار تیری از تیرهای دشمن بر وی اصابت کرد و بر زمین افتاد، و اگر لطف و عنایت خدا نمی بود چه بسا به قتل می رسید.

حضرت میمونه خواهر لبابه کبری زن حضرت عباس عموی پیغمبر خدا و خاله عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می باشد.

علامه مرحوم سید محمد رشید رضا می فرماید: «در روایت است که عموی پیغمبر خدا حضرت عباس رسول خدا ﷺ را جهت ازدواج با خواهر همسر خود لبابه کبری ام فضل تشویق کرد، و خود حضرت عباس با اجازه رسول خدا عقد نکاح را برای حضرت پیغمبر جاری کرد، و اگر حضرت عباس در این ازدواج مصلحت بزرگی نمی دید، هیچگاه برای ارضاء همسرش در به ازدواج درآوردن خواهر همسرش برای رسول خدا این همه اهتمام نمی ورزید».

و در عمل نیز مصلحت و خیر در این بود که رسول خدا این ازدواج را انجام دهد، و همین امر باعث شد که رسول خدا ﷺ کاملاً به قوم هلالی نزدیک شود. بنابراین، قوم هلالی این مردانگی و حمایت و بزرگواری رسول خدا را مورد ستایش و ارجمندی قرار داده و سپس دسته دسته به دین اسلام داخل گشتند، و بعد به یاری و همکاری رسول خدا پیا خاستند، هر جایی که او می رفت در رکاب او حرکت می کردند، هنگامی که رسول خدا با این بانو وصلت فرمود، این بانو در

سن پیری و سالخوردگی بود. پس ای خواننده بزرگوار، آیا در چنین ازدواجهایی نشانه‌ای از هوای نفسانی و شهوت می‌توان یافت؟ بلکه تنها و تنها فضیلت، جوانمردی، نیکی، احسان، عاطفه، رحمت، سیاست و تیزهوشی بود که پیغمبر خدا را وادار نمود، همانند این ازدواج باارزش را انجام دهد، ازدواجی که نشان‌دهنده عمق نظر و علو هدف و احسان نیک رسول خدا نسبت به زنان باایمان است.

اگر واقعاً این مطالب جزو اهداف و مقاصد رسول خدا نبود، پس هیچگاه این چنین ازدواجهایی او را بی‌نیازی نمی‌کرد، مخصوصاً ازدواج با این زنان بیوه سالخورده، در حالی که چقدر در بین قوم و قبیله‌اش دختران باکره زیبا بودند. اگر برای هواس نفس و شهوت اثری در ازدواج پیغمبر خدا با این زنان بیوه که همه‌شان سالخورده بوده غیر از حضرت عائشه رضی الله عنها باشد. هر آینه بجای اینان با دختران زیبارو ازدواج می‌فرمود. و چه بسیار بودند کسانی که دوست داشتند که پیغمبر خدا با آنان پیوند مصاهرت می‌داشت. او که محبوب دلهاست، او که محترم هر نفسی است، او که معروف به امانتداری است، او که موصوف به صفات کمال و نجابت و تیزهوشی با شرافت درستکار است.

اما آن حضرت ﷺ والاتر است از این که بخاطر شهوت و هوای نفس به سوی ازدواجی کشیده شود، و بسیار بالاتر و بزرگتر از آن است که برای اشباع غرایز نفسانی دست به ازدواج زند.

پس حاشا و هزار مرتبه حاشا از آنچه که بیهوده گویان در مورد پیغمبر معصوم و رسولی که خداوند او را به کمال رسانده و رسالت نبوت را با او پایان رساند، می‌گویند.

و اصلاً چگونه ممکن است خاتم انبیاء و پیامبران دارای چنین صفات نقص باشد، در حالی که رسول خدا ﷺ کسی است که خداوند او را تربیت نموده و او را انسان کامل ساخته و به مثابه وجودی کامل درآورده و در مورد او اینگونه گواهی داده:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤١﴾﴾

«و بدرستی که تو بر اخلاق بزرگ هستی».

و همچنین می فرماید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ

اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٦٦﴾﴾

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه او رسول خدا و خاتم پیامبران

است و خداوند بر هر چیزی آگاه است».

پایان

خداوند تبارک و تعالی فرمود:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾

«بگو حق آمد و باطل رفت، همانا باطل رفتنی است.»

و بدین وسیله حق و حقیقت برای آنانی که چشم حق بین دارند، روشن و آشکار گردید و همه آن اقوال باطلی که دورویان و کج اندیشان و دروغگویان و سایر دشمنان می‌بافند از بین رفت و نابود شد.

پیغمبر معظم اسلام ﷺ در همه آن ازدواجهای خود با زنان متعدد را همیشه مصلحت دین، قانون اسلامی و شریعت الهی را در نظر داشته و هدفش پیوند قلبها بسوی دین خدا بود که به وسیله این مصاهرت و زناشویی توانست بزرگان و اشراف قبایل و عشایر مختلف عرب را بسوی خود کشاند.

نکته دیگر این که به مردم چگونه زیستن و چگونه رفتار کردن با زنان را آموخت و به مردم یاد داد که چگونه باید ارزش و احترام زنان را حفظ نموده و در بین‌شان عدالت، رحمت و شفقت اسلامی را مراعات نمود، و همچنان که بیان کردیم برای هریک از ازدواجهای آن حضرت اهداف و مقاصد خاص سیاسی و دینی و یا اهداف اجتماعی بود که رسول اسلام منظر نظر خویش را بسوی آن انداخت و در نتیجه به هدف اصابت کرد.

آری، رسول گرامی اسلام کسی بود که دوران اولیه زندگی خود یعنی دوران مجردی و عزوبیت را در کمال پاکی، عفت و بزرگی سپری کرد و هیچ یک از دشمنان او بعد از نبوت نتوانستند حادثه‌ای را ذکر کنند که بتواند آن شرافت و بزرگواری او را لکه‌دار سازد، بلکه او تنها کسی بود که در میان آنان به «امین» ملقب گردید و در بین‌شان به پاکدامنی شناخته شد.

در حقیقت خداوند او را تربیت کرد و چه نیکوست تربیت الهی در حق وی.

آقای «میور» در کتاب خود بنام «حیات محمد» می‌گوید:

«همه کتابهای مرجعی که در دست ماست متفق اند بر این که محمد در دوران جوانی خود فردی باحیا بوده در رفتارش و در میان معاصرین خود تربیت پاک و نادری داشته است.»

رسول خدا ﷺ بیست و پنج سال از عمر گرانهای خود را با این وقار و حیا سپری کرد، آن که حتی غیر مسلمانان نیز به آن سلوک و رفتارش اعتراف می کنند.

سپس مرحله دوم فرا رسید، آن هنگام که رسول اسلام با خدیجه کبری که چهل سال داشت ازدواج کرد، و رسول خدا با او بیست و شش سال زندگی کرد بدون این که در حیات او با احدی ازدواج کند، تا این که حضرت خدیجه رضی الله عنها وفات کرد، و در این وقت سن رسول خدا نیز به پنجاه و یک سالگی رسید که فقط تا این زمان با یک زن سپری شد.

بعد از این با أم المؤمنین سوده دختر زمعه که آنهم پیرزن سالخورده ای بود ازدواج کرد و در حدود سه سال از عمر خود را با ایشان گذراند^(۱).

پس بنابراین، رسول خدا مدت پنجاه و چهار سال از عمر شریف خود را در عزوبت و تک همسری سپری کرده است، اما بقیه زنان آن حضرت همگی شان در زمانی که جنگها بین مسلمانان و مشرکین شروع شد، به ازدواج او درآمدند.

و بیشتر جنگها که باعث قتل و غارت زیادی شد در بین سالهای دوم تا هشتم هجری بود، تا این که در سال هشتم هجری به پیروزی مسلمانان با فتح مکه بدست شان انجامید و آن خانه خدا برای همیشه از دست بت پرستان آزاد گردید.

و معروف است که در زمان جنگ معمولاً مردان که استوانه های خانه هستند، کشته می شوند و زنان زیادی بی شوهر می مانند و فرزندان یتیم می گردند، و در حالی شبانه روز را سپری می کنند که بدون هیچ یار و یاور و سرپرستی هستند.

ما در چنین اوضاع دردناکی برخورد بزرگوارانه رسول اسلام را دیدیم، او به زنان بی سرپرست نظر لطف نمود و به آنها نیکی کرد و فرزندان شان را تحت تکلیف خود درآورد و با این عده ازدواج نمود تا بدین وسیله بتواند ناگواریهای جنگ را مختصری تخفیف دهد، و آن عزیزان قبایل که در اثر جنگ به خواری و ذلت افتاده بودند، ترحم کند. و به ثروتمندان قوم که در اثر جنگ فقیر و بی چیز

(۱) - آنچه که ثابت است برخلاف این است که مؤلف ذکر کرده است، بلکه سوده رضی الله عنها پس از وفات پیغمبر ﷺ و در اواخر خلافت سیدنا عمر رضی الله عنه در گذشته. بنابراین، سوده رضی الله عنها بیش از ده سال از عمر خود را با رسول الله ﷺ گذرانیده است. (مُصحح)

شده بودند، ترحم نماید. و بعد از خود زانی بعنوان مادران عزیز مؤمنان بر جای گذارد تا این مادران بسان مدرسه‌هایی جهت تعلیم و تربیت مردم مسلمان باشند، معلمینی که بتوانند جامعه بعد از رسول را تعلیم دین دهند.

رسول گرامی اسلام پس از وفات خود نه زن از امهات مؤمنین را بر جای گذاشت که این زنان احکام دین را به زنان می‌آموختند و در بسیاری از مسائل برای مردان فتوا صادر می‌کردند.

و چیزی که معلوم است هیچگاه یک زن ممکن نیست بتواند کار نه زن را انجام دهد، و در هر کدام از این ازدواجها دلیل روشنی است برای ما که نشان‌دهنده اخلاق عالی و بزرگ رسول خدا است. و همچنین دلیل قاطعی برای هر سخن منکر نمایان گشت، و اهداف عالی و مقاصد پاک رسول خدا ﷺ در ازدواجهای متعددش برای جهانیان آشکار گشت.

آن حضرت ﷺ نمونه کامل و اسوه پاک برای مردان در چگونگی معاشرت با زنان، نحوه تقسیم کردن خواب شبانه بصورت عادلانه، دادن نفقه، ملاحظت و گرامی داشت، نرمی رفتار، برخورد نیک و پند و نصیحت درست بود. و از اخلاق درست و شیوه نمونه آن حضرت ﷺ این بود که وی در منزل نیز خدمت می‌کرد و با دست خود کارهای شخصی خود را انجام می‌داد.

حضرت عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها گفت: «رسول خدا ﷺ با دست مبارک خود هیچگاه نه زن خود و نه خادم خود را نزده است».

از حضرت عائشه رضی الله عنها سؤال کرده شد که پیغمبر خدا چه رفتاری با زنان خود داشت؟ فرمود: در خدمت خانواده‌اش بود تا وقتی که وقت نماز فرا می‌رسید و به سوی نماز می‌رفت.

از توصیفات حضرت عائشه در مورد پیغمبر خدا ﷺ است که «حضرت رسول اکرم مهربانترین و گرامی‌ترین مردم بود. او بسان مردی از مردان شماسست مگر این که او همیشه خنده‌رو بود» و این روایت را ابن سعد روایت کرده است.

پس امروز باید مردم علت‌های ازدواج متعدد پیغمبر خدا را مورد مطالعه قرار دهند تا همه آنچه را که فرهنگ استعماری و زهرهای کشنده تبشیری از قبیل شکوک و تردید توطئه و دسیسه بر ضد دین اسلام و پیغمبر اسلام در اذهانشان

گذاشته اند، از بین ببرند. و همچنین بتواند دلایل دروغگویان باطل را رد کنند و به مردم بگویند که پیغمبر بزرگوار اسلام خیلی بالاتر از آن است که تیرهای شما به وجود مبارک او اصابت کند، بلکه او ماه درخشانی است در آسمان جاویدان انسانیت.

در حقیقت همه مردان جهان باید زندگی نامه و سیرت پیغمبر بزرگوار اسلام را بخوانند تا روش معاشرت آن حضرت و مهربانی، عطوفت، بزرگواری و احسانش را در رابطه با زنانش (رضوان الله علیهن أجمعین) دقیقاً بدانند. تا بعد از این شوهران تندخویی و سنگدلی خود را که با زنان خود دارند، کنار بگذارند و به گرمی ترین پیامبران و سرور جهانیان اقتدا کنند.

و باید زندگی با ارزش والای درونی آن حضرت را در منزلش و رفتار کریمانه اش را در خانه و نزد همسرانش مورد مطالعه و بررسی قرار دهند تا بدین وسیله از راه یافتگان شوند.

از خداوند صاحب عزت و جلال مسئلت داریم که ما را از پویندگان راه هدایت محمد ﷺ و از جویندگان آثار روندگان روش و منهج درست و پایدار و راه مستقیمش قرار دهد، و امید آن دارم که خدای سبحان همه اعمال و گفتار ما را خالص برای ذات خود گرداند.

﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾

«پروردگارا! به آنچه نازل کرده ای، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم ما را در زمره گواهان بنویس!».

«والحمد لله رب العالمین»

والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله، وصحبه، وأزواجه، ومن دعا بدعوته

إلى يوم الدين.

* * *

ملاحظات پیرامون چاپ اول این کتاب

هنگامی که چاپ اول این کتاب «همسران پاک پیامبر» در سال ۱۳۶۹ هجری قمری برابر سال ۱۹۵۰ میلادی در بغداد صورت گرفت، تعدادی از خوانندگان اظهار نظرهایی پیرامون کتاب ابراز داشتند و من هم در همان زمان نظراتشان را پاسخ می‌دادم، و به آنان وعده دادم که در چاپ دوم آن را به خوانندگان محترم تقدیم می‌دارم، به امید این که مفید فایده قرار گیرد، و خداوند در هر کاری توفیق‌دهنده است.

۱- نکته اول در مورد ماریه قبطیه: گرچه من او را جزو همسران پیغمبر خدا بشمار نیآورده‌ام، در صورتی که او مادر ابراهیم ﷺ می‌باشد. در پاسخ سؤال کننده اینگونه عرض کردم: هنگامی که پیغمبر امین ﷺ برای پادشاهان نامه نوشت و آنان را به دین اسلام دعوت کرد، نامه‌ای بدست حاطب ابن ابی‌بلتعنه برای مقوقس پادشاه مصر و اسکندریه ارسال داشت. مقوقس پس از خواندن نامه رسول خدا و سؤال از حاطب در مورد بعضی مسایل، از پیامبر اسلام خوشش آمد و سپس گفت: من در کار این فرستاده خدا اندیشه نمودم، و بدینگونه یافتم که او به سوی چیزی بی‌ارزش دعوت نمی‌دهد و نیز از چیزهای مرغوب و دل‌پسند باز نمی‌دارد، من او را ساحری گمراه و یا کاهنی دروغگو نمی‌یابم، من نشانه نبوت و پیامبری را در او یافتم با پیدایش اسرار درونی و اخبار غیبی از دست او. و من در موردش خواهم اندیشید. سپس نامه پیغمبر اکرم ﷺ را گرفت و در ظرفی که از دندان فیل ساخته شده بود گذاشت و آن را مهر کرد و بدست کنیزک خود سپرد. سپس کابت خود را که عربی می‌نوشت، خواست. پس نامه‌ای به زبان عربی برای حضرت رسول ﷺ ارسال داشت.

بنام خدای بسیار بخشایشگر مهربان

از مقوقس بزرگ قبطیان مصر به محمد بن عبدالله، سلام بر تو. اما بعد: باری نامه شما را خواندم و آنچه را که در آن نوشته بودی فهمیدم و به آنچه که تو دعوت می‌کنی آگاه شدم. من می‌دانستم که پیغمبری برای ظهور باقی مانده است، و گمان می‌کردم آن پیامبر در سرزمین شام ظهور خواهد کرد. من فرستاده

تو را گرامی داشتم و دو دختر از صاحب منصبان قبط و مقداری لباس و یک استر سواری برایت ارسال نمودم و سلام بر تو باد.

آن دو دختر کنیز یکی ماریه و دیگری شیرین بود، هنگامی که هدایای مقوقس بدست رسول خدا رسید، آن را قبول کرد و ماریه را برای خود بعنوان کنیز و برده برداشت و با او همبستر شد. بدین عنوان که ماریه ملک یمین اوست نه زن او. سپس ماریه حامله شد و ابراهیم از او متولد گشت پس ماریه ام‌ولد شد. و در شریعت اسلام هر زن برده‌ای که ام‌ولد شد برای صاحبش جایز نیست او را بفروشد و نه در ملکیت دیگری درآورد، و فقط برای صاحبش جایز است همخواب شدن با او و کار کشیدن از او، اجازه دادن او برای خدمت و شوهر دادن او و همچنین اگر فرزندی از او متولد شد نسب آن فرزند ثابت نمی‌شود، مگر این که صاحب و مالکش به آن اقرار کند که این فرزند اوست. بنابراین، تفاوت زیادی با زن انسان دارد.

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَفْئِدَتِهِمْ أَحْفَظُونَ ﴿۳۱﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۳۲﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿۳۳﴾﴾ (سوره معارج، آیه ۲۹-۳۱).

«و (مؤمنان) کسانی هستند که عورت خود را نگه می‌دارند مگر بر زنان خودشان یا آنچه که ملک یمین‌شان (کنیزان برده) هستند، پس آنان در مورد (همبستر شدن با این دو گروه) ملامت نمی‌شوند. پس هر کسی که بیش از اینها بجوید پس آنان از تجاوز کارانند».

در اینجا قرآن مجید بین زن انسان و زن مملوک ملک یمین (برده کنیز) تفاوت قایل شده است، و چون این کتابم اختصاص به بیان زنان پاک پیامبر اسلام دارد، لذا در چاپ اول ماریه قبطیه را در جدول زنان پیامبر نیاورده و در مورد او بدین خاطر سخنی نگفته‌ام، و چون من این تذکر دوستان را مناسب و شایسته ذکر دیدم، لذا در اینجا آن را نوشتم و بدین وسیله آنچه را که در مورد ماریه آمده است در اینجا بیان نمودم، امیدوارم برای خوانندگان سودمند باشد.

۲- ملاحظه دوم این که علت نیاوردن اسم همسر حضرت خدیجه و همسر حضرت میمونه بنت حارث قبل از ازدواج با حضرت رسول اکرم ﷺ. بنده بخاطر اختلافی که در مورد اسم آن دو فرد وجود دارد، اسم آنها را ذکر نکردم به دلیل این که دوست ندارم در یک همچنین کتابچه کوچکی به شرح موضوعات اختلافی پردازم، با این حال من اقوالی را که در این مورد آمده است نقل می‌کنم:

در کتاب «الاصابة فی تمیز الصحابة» مال ابن حجر جزء ۴ ص ۲۳۷ حرف خاء آمده است: خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن قریشی اسدی زن پیغمبر خدا ﷺ است. او اولین کسی که رسالت آن حضرت را بطور مطلق تصدیق کرد. زیبر بکار گفت: خدیجه قبل از بعثت رسول به صفت طاهره خوانده می‌شد و مادرش فاطمه دختر زائده قریشی از قوم بنی‌عامر بن لؤی بود. ابتدا زن ابی‌هاله بن زارة بن نباش ابن عدی تمیمی بود. سپس با عتیق بن عائد بن عبدالله بن عمر بن محزوم و بعد با رسول خدا ﷺ ازدواج کرد، و این قول ابن عبدالبر بوده که این قول را به بیشتر محدثین نسبت می‌دهد، در صورتی که از قتاده عکس این قول آمده است، و آن این که حضرت خدیجه ابتدا زن عتیق بوده و سپس با ابوهاله ازدواج می‌کند. و در این نظر ابن اسحاق در روایتی که ابن یونس از ابن بکیر از او در کتاب «نسب» مال زیبر بن بکار آورده است، موافق می‌باشد. البته این نظر دوم (یعنی همان نظر قتاده و ابن اسحاق) را از سایر مردم نیز روایت کرده است. پایان.

اما در مورد اسم شوهر میمونه بنت حارث، در نفس مصدر فوق یعنی کتاب «الاصابه» جزء ۴ ص ۳۹۷ - ۳۹۸ حرف میم آورده است:

میمونه دختر حارث بن هلالی خواهر **ام‌فضل لبلبه است**. اسم او در قبل «بره» بود، رسول خدا او را «میمونه» نام نهاد، و قبل از پیغمبر همسر ابی‌رهم بن عبدالعزی بن عبدود بن مالک بن حسل بن عامر بن لؤی قریشی عامری بود. و گفته شده که اسمش سختیره بن ابورهم بوده و باز گفته شده حویطب بن عبدالعزی بوده و گفته شده برادرش فروه برد. پایان.

۳- ملاحظه سوم: نویسنده کتاب «عقدالفرید» در جزء سوم باب «زوجات رسول» اسم همه زنان پیغمبر را ذکر کرده است، در صورتی که من در نوشته‌ام این کار را نکرده‌ام، علتش این است که آن زنان به معنی این که من در این کتابم قصد داشتم عنوان کنم نبوده‌اند. پس هرآن زنی که همسری ثابت و پابرجا برای رسول اسلام نبوده است به آن نپرداخته‌ام، بدلیل اختصار موضوع و خالی بودن از فایده‌ای که در همانند این مجال مورد انتظار است. اما خوانندگان برای شناخت بیشتر و دانستن اسمهای زنانی که پیغمبر خدا با آنان ازدواج کرد و همچنین آنانی را که قبل از نزدیکی طلاق داد، بطور مفصل به کتاب «عقدالفرید» مراجعه کنند. همانند:

۱- خوله بنت حکیم: زنی که خود را به پیغمبر خدا بخشید.

۲- پیغمبر خدا با زنی بنام «عمره» ازدواج کرد و همانجا طلاق داد و با او نزدیکی نکرد، چرا که پدرش به رسول خدا گفت: علاوه بر صفت‌های خوبی که دارد او زنی است که هرگز مریض نشده است. رسول خدا ﷺ فرمود: برای این چنین زنی در نزد خدا اجری نیست و پس او را طلاق داد.

۳- امیه دختر نعمان، پیغمبر خدا قبل از این که با او نزدیکی کند او را طلاق داد.

۴- زنی از بنی‌مرد بن عوف خواست و بعد او را به پدرش رد کرد و فرمود: او بیماری برص دارد وقتی که آن زن نزد پدرش برگشت دید که او بیمار برصی است.

این همه آن ملاحظاتی است که خوانندگان در مورد کتاب بعد از چاپ دومش همه خواسته‌های صاحبان این ملاحظات را برآورده کرده باشد.

خداوند همگان را جزای خیر دهد و آنچه را که از رضای الهی و مقدرات مستحق هستند بدیشان برساند. شاید ما نیز از دعای خیرشان نصیبی بدست آورده تا ذخیره روز قیامت و حساب و کتاب شود.

تنها خداوند است که حق می‌گوید و به راه راست هدایت می‌کند، و شکر و سپاس بیکران برای آن خدایی است که پروردگار جهانیان است.